

The issue of Iran's national identity in the course of history

Abdolrahman Hasanifar*

Majid Abbaszadeh Marzbali**

Abstract

The study of Iran's national identity in the process of historical transformation can be the basis for discussing its content "evolution". What is seen today in the debate over national identity is that the dispute over these territories is based on the dichotomies that have formed; The duality of Iran and Islam, the duality of Islam and the West, etc. It is important to see national identity according to the logic of evolution. In this way, the Iran's national identity from different historical stages, has absorbed and accompanied components, and this has led to the formation of the established identity of Iranians throughout its history. Although there are still many epistemological challenges and obstacles in the world of thought in the area of theory, despite the practical mixes in reality. This article tries to answer the question, what is the issue of Iran's national identity through its historical stages? In this research, using descriptive-analytical method and historical sociological approach, the above-mentioned question is answered in a content manner. The hypothesis of the article is that the Iran's national identity, through the ancient, Islamic and modern historical stages, has absorbed and accompanied elements that have strengthened

* Assistant Perofessor of Political History, Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran, hassanifar@yahoo.com

** .D in political science, Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran, (Corresponding Author) m.a.marzbali@gmail.com

Date received: 24/10/2020, Date of acceptance: 23/05/2021



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

both the cumulative and process aspects of this identity and how to survive and reproduce it is located.

Keywords: Iran's national identity, Three Layered Identity, Historical Process, Ancient Iran, Islamic Iran, Contemporary Iran, Modernity.



مسئله هویت ملی ایران در گذر تاریخ

عبدالرحمن حسینی فر*

مجید عباسزاده مرزبالی**

چکیده

بررسی هویت ملی ایران در فرایند تحول تاریخی، می‌تواند مبنای بحث «تطور» محتوایی آن باشد. آنچه که امروزه در بحث‌های هویت ملی مشاهده می‌شود دعوی این قلمروها براساس دوگانه‌هایی است که شکل گرفته است؛ دوگانه ایران و اسلام، دوگانه اسلام و غرب و غیره. مهم این است که بر اساس منطق تطور، هویت ملی دیده شود. به این صورت که هویت ملی ایران از مراحل مختلف تاریخی، مولفه‌هایی را جذب و همراه خود کرده است و این باعث شکل‌گیری هویت مستقر ایرانیان در طول تاریخ خود شده است. هر چند در مورد مدرن با وجود امتزاج‌های عملی در واقعیت اما در عالم نظر، هنوز چالش‌ها و موانع معرفتی زیادی وجود دارد. مقاله‌ی حاضر درصدد پاسخ به این پرسش است که مسئله هویت ملی ایران با طی کردن مراحل تاریخی‌اش چیست؟ در این پژوهش با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی و رهیافت جامعه‌شناسی تاریخی به‌گونه‌ای محتوایی به سؤال مذکور پاسخ داده می‌شود. فرضیه مقاله این است که هویت ملی ایران با طی کردن مراحل تاریخی باستانی، اسلامی و مدرن، عناصری را جذب و همراه خود کرده است که هم جنبه انباشتی و فرایندی این هویت تقویت شده و هم نحوه بقا و بازتولید آن مورد توجه قرار گرفته است.

* استادیار تاریخ سیاسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران،

hassanifar@yahoo.com

** دکترای علوم سیاسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)،

m.a.marzbali@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۸/۳۰، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۰۲



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

کلیدواژه‌ها: هویت ملی ایران، هویت سه‌لایه‌ای، فرایند تاریخی، ایران باستان، ایران اسلامی، ایران معاصر، تجدد/ مدرنیته.

۱. مقدمه

«هویت ملی» نسبت به دیگر هویت‌های جمعی از اهمیت خاصی به‌خاطر گستردگی‌اش برخوردار است؛ این حوزه از هویت، نقش مهمی در ایجاد همبستگی ملی و شکل‌گیری روح جمعی و ایجاد واحدی بنام مردم یا ملت و کمک به ثبات و تعادل جامعه دارد و در صورت تضعیف آن، امنیت کشورها و دولت‌ها و حتی موجودیت مردم در خطر می‌افتد. این مسئله، انجام پژوهش پیرامون هویت ملی را ضروری و حائز اهمیت می‌کند. هویت ملی امروز ایران، هویتی با ریشه تاریخی درازدامن و طولانی است. موضوع هویت در قالب دو تقسیم‌بندی قابل بررسی است:

۱. تقسیم‌بندی اول: یک نگاه و رویکرد بر ویژگی ذات‌گرایانه و سخت و صلب هویت نظر دارد و نگاه دیگر بر شناور و سیال بودن آن تاکید دارد که با گذر زمان می‌تواند با انعطافی که دارد در عین توجه به اصول مبنایی اما متناسب با زمان، خود را سازمان‌دهی و سامان‌دهی کند. نگاه ذات‌گرایانه، کمتر بر تغییر و تحول و انعطاف تمرکز دارد و اما نگاه تطوری بر سیالیت اشاره دارد. دعوای بین این دو نگاه، جدای از بحث تاریخی آن، منشأ چالش‌های جدید در جامعه ایرانی نیز هست. مثلاً نسبت سنت با تجدد و مدرنیته، میزان حضور میراث در زندگی جدید از جمله این چالش‌ها است.

۲. تقسیم‌بندی دوم: یک نگاه معتقد است که هویت ملی در ایران، پدیده‌ای متاخر و متأثر از ظهور دولت‌های ملی در اروپای قرون هجدهم و نوزدهم است و نگاه دیگر بر این باور است که به‌دلیل قدمت تاریخی گسترده کشور ایران، می‌توان نشانه‌هایی از وجود هویت ملی را در ایران باستان جستجو کرد؛ دیدگاه اخیر معتقد است که مفهوم ملت به‌عنوان شالوده شکل‌گیری هویت ملی قرن‌ها قبل، در کشور ایران وجود داشته است و این تمدن از ابتدا بر یک آگاهی ذهنی از خود و دیگران قوام یافته و موجودیت خویش را براساس این خودآگاهی ذهنی شکل داده است (قاسمی و ابراهیم‌آبادی، ۱۳۹۰: ۱۱۷-۱۱۶).

با رجوع به تاریخ، سه حوزه تاثیرگذار در مورد هویت ملی ایران قابل مشاهده است؛ تاریخ باستان، تاریخ دوران اسلامی، و تاریخ دوران مدرن. خودآگاهی و وقوف به مولفه‌های

هر دوران می‌تواند برای بحث هویت ملی، مفید و قابل‌استفاده باشد. در این دوران‌های سه‌گانه، ویژگی‌هایی وجود دارد که از منظر هویتی قابل‌توجه هستند. آن‌چه که امروزه در بحث‌های هویت مشاهده می‌شود دعوی این قلمروها بر اساس دوگانه‌هایی ذات‌گرایانه است که شکل گرفته است؛ دوگانه ایران و اسلام، دوگانه اسلام و غرب و غیره. این مقاله بر این نکته تأکید دارد که سه حوزه قلمرویی هویت، منشا هویت ملی ایران به‌صورت شناور و سیال و درهم‌تنیده، شده‌اند. این مسئله از اهمیت زیادی برخوردار است که اگر هویت را ذات‌گرایانه و صلب و سخت تلقی کنیم دیگر نمی‌توان انعطاف و تعامل را در آن دید. همچنین اگر ویژگی متاخر بودن به آن داده شود جنبه‌های مثبت تاریخی و میراثی در آن دیده نخواهد شد.

به‌طور کلی منابعی که به بحث هویت ملی ایران پرداخته‌اند، عموماً در تقسیم‌بندی فوق‌الذکر قرار می‌گیرند؛ آنتونی اسمیت (Anthony Smith) از صاحب‌نظران مبحث هویت ملی، از وجود ملت‌های تاریخی از جمله ملت ایران در عهد باستان سخن می‌گوید. به اعتقاد وی، هویت فرهنگی ایرانیان و استمرار آن به نحو بارزی در دوره ساسانیان وجود داشته و این تداوم، علی‌رغم گسست در حکومت ملی آنان، در دوره اسلامی هم به‌چشم می‌خورد و در دوره معاصر شکل جدیدی می‌یابد (اسمیت، ۱۳۸۳: ۱۵۳-۱۴۰؛ Smith, 2000: 44-47). اریک هابزباوم (Eric Hobsbawm) از دیگر صاحب‌نظران مبحث هویت ملی نیز علی‌رغم تأکید بر این نکته که هویت ملی را دولت‌ها ایجاد کرده و برای آن قباله تاریخی تدارک می‌بینند (از جمله ساسانیان)، می‌گوید، کشورهای ایران، مصر، چین، و... دارای موجودیت سیاسی بالنسبه دائمی و قدیمی بوده‌اند، چنان‌که اگر در اروپا واقع می‌شدند، آن‌ها را به‌عنوان ملل تاریخی می‌شناختند (اسمیت، ۱۳۸۳: ۱۲۹-۱۲۶؛ گودرزی، ۱۳۸۷: ۸۰). در میان پژوهش‌گران ایرانی نیز می‌توان از افرادی چون احمد اشرف (۱۳۹۵)، حمید احمدی (۱۳۸۲ و ۱۳۹۰)، حسین بشیریه (۱۳۸۳ الف و ب)، رضا شعبانی (۱۳۸۶)، فرهنگ رجایی (۱۳۸۶)، پیروز مجتهدزاده (۱۳۸۷) و ... نام برد که نگاهی تاریخی به هویت ایرانی دارند و این مقوله را در سیر تحول تاریخی مورد بررسی قرار می‌دهند.

حمید احمدی معتقد است که کشور ایران برخلاف کشورهای تازه‌تاسیس اروپایی که از قرن پانزدهم به‌بعد پیدا شدند، از قرن‌ها پیش دارای موجودیت و انسجام سیاسی، مرزها، تاریخ، فرهنگ و هویت خاص خود و نهاد دولت بوده است و هسته مرکزی آن که ایران

کنونی را تشکیل می‌دهد همیشه پابرجا باقی ماند (احمدی، ۱۳۹۰: ۱۳۴). احمد اشرف ادعا دارد در میان ساکنان ایران از دیرباز نوعی هویت ملی نزدیک به مفهوم مدرن آن یا آگاهی تاریخی، فرهنگی و سرزمینی از ایران وجود داشته است. این آگاهی ملی از دوره ایران باستان به دوره اسلامی انتقال یافته و رشد و بالندگی پیدا کرد و با درهم آمیختن با باورهای دینی اسلام به تدریج به دوره مدرن منتقل شده است (اشرف، ۱۳۹۵: ۲۲۳).

دیگرانی هم هستند که معتقدند علی‌رغم ادعا بر وجود هویت ملی در ایران، هنوز مبانی نظری آن در کشور روشن نشده است و نمی‌توان تعریف و تحلیلی از این هویت و ارکان شکل‌دهنده‌ی آن ارائه کرد که بخش قابل‌توجهی از صاحب‌نظران بر روی آن اتفاق نظر داشته باشند (لقمان‌نیا و خامسان، ۱۳۸۹: ۱۵۹-۱۵۸). براین‌اساس در میان پژوهش‌گران ایرانی مبحث هویت ملی ایران، برخی بر بُعد ایران باستان تاکید بیشتری دارند (ر.ک: مسکوب، ۱۳۷۳)، برخی اسلام و تشیع را رکن اصلی هویت ملی ایران می‌دانند (ر.ک: نجفی، ۱۳۸۷)، برخی بر تلفیق دو عنصر ایرانی و اسلامی به‌عنوان عوامل اساسی این هویت تاکید دارند (ر.ک: احمدی، ۱۳۸۳؛ احمدی، ۱۳۸۴) و در نهایت نیز عده‌ای ایران باستان، اسلام و مدرنیته را به‌عنوان لایه‌های اصلی هویت ملی ایران در نظر می‌گیرند (ر.ک: بشیری، ۱۳۸۳ الف و ب؛ رجایی، ۱۳۸۶). از این میان، مقاله‌ی حاضر با دیدگاه آخر هم‌نظر می‌باشد.

مقاله بر این باور است که سه دوره‌ی تاریخی باستانی، اسلامی و مدرن، بسترهایی هستند که هویت ملی ایران در بطن آن‌ها تکوین یافته و هرکدام با غلظت‌های متفاوت، تاثیر اساسی در تعریف ایرانیان از چه کسی بودن خویش در عرصه ملی برجای گذاشته‌اند. در واقع ادعای این پژوهش آن است که، از آن‌جاکه هویت ملی در ایران همانند هویت ملی دیگر جوامع، حالتی ترکیبی و انباشتی داشته و از مراحل مختلف تاریخی عناصری را جذب و همراه خود نموده است، بنابراین می‌توان چنین بیان کرد که هویت مذکور تشخیصی است که در سیر تحول تاریخی و در ساختارهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی چند هزارساله‌ی کشور ایران تجلی پیدا کرده است و براین‌اساس تنها به دوره‌ی تاریخی خاصی مربوط و محدود نمی‌شود؛ در واقع هویت ملی امری ایستا و ثابت نیست و همواره در حال تحول و شدن است و این موضوع شامل هویت ملی در ایران نیز می‌گردد.

اما علی‌رغم این، از دیدگاه این پژوهش، نقش و تاثیر ادوار باستانی و اسلامی و عناصر آنها در شکل‌دهی به هویت مذکور، مهم‌تر و اساسی‌تر می‌باشد.

نوآوری این مقاله تلاشی است که ممکن است در بررسی مصادیق و موضوعات تاریخی برای بحث میزان انطباق با «موقعیت» داشته باشد. «میزان و نحوه انطباق دغدغه و نیاز با موقعیت»، بحثی مهم است که در قلمرو هویت نیز خود را به طور جدی نشان می‌دهد و یک نتیجه آن این است که می‌تواند مباحث مربوط به هویت را پویا و زنده نگه دارد. شاید مسئله مهم این مقاله در مواجهه عملی با مدرنیته و ناتوانی در انطباق معرفتی با میراث تاریخی از یک طرف و وجود نظرات دوگانه‌گرایی که نفعی برای هویت ملی ایران ندارد از طرف دیگر باشد. تلاش در جهت واکاوی مولفه‌های هویت بخش در سیر تاریخ با تمرکز روی دوران جدید می‌تواند کمک فراوانی در بازشناسی خویشتن ایرانیان نماید.

۲. روش پژوهش

پژوهش حاضر با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و بر اساس مطالعه کتابخانه‌ای انجام گرفته است.

۳. پیشینه پژوهش

در رابطه با پیشینه‌ی پژوهش حاضر، در اینجا به تعدادی از آنها اشاره می‌گردد:

حسین گودرزی (۱۳۸۷) در بخش ابتدایی کتاب تکوین جامعه‌شناختی هویت ملی در ایران، با تاکید بر دوره صفویه اشاره‌ای کوتاه به سیر تاریخی تکوین این هویت از دوره باستان تا پیش از صفویه دارد. بنابراین این کتاب از جامعیت لازم در رابطه با موضوع مقاله‌ی حاضر برخوردار نیست.

حمید احمدی (۱۳۸۲) در مقاله‌ی هویت ایرانی در گستره تاریخ، با جستجو در میان آثار کهن و کلاسیک مورخان، جغرافیدانان و دانشمندان غربی، یونانی، رومی، عربی و ایرانی به اثبات وجود هویت ملی در کشور ایران از دوره باستان تا امروز می‌پردازد اما به چگونگی شکل‌گیری هویت ملی ایران در سیر تحول تاریخی نمی‌پردازد.

موسی نجفی (۱۳۸۷) در پژوهشی با عنوان *تکوین و تکون هویت ملی در ایران*، در قالب تاریخ تحولات و اندیشه و با تکیه بر نظریه ذات و پیرامون به بحث در رابطه با چگونگی شکل‌گیری هویت ملی در ایران می‌پردازد. وی تشیع را به‌عنوان ذات و اصلی‌ترین عنصر ریشه‌ای هویت ملی ایرانیان در نظر می‌گیرد که در کنار آن، سایر عناصر هویتی یعنی زبان، جغرافیا و نژاد، معنا و مفهوم می‌یابند. به‌طور کلی در دیدگاه نجفی ابعاد مختلف هویت ملی ایران در ارتباط با تحولات تاریخی تشیع و در بستر انقلاب اسلامی مورد توجه قرار گرفته‌اند و به مدرنیته توجهی نمی‌شود.

افشار کبیری (۱۳۸۹) در مقاله‌ی *بررسی تحولات تاریخی هویت ملی در ایران*، تاریخ شکل‌گیری این هویت را به شش دوره تاریخی ایران باستان، ورود اسلام به ایران تا صفویه، از صفویه تا پیش از مشروطه، مقطع مشروطه، دوران پهلوی و مقطع انقلاب اسلامی و بعد از آن، تقسیم‌بندی کرده و عناصر مقوم هویت ملی و بحران‌های آن را به‌طور مختصر مورد بررسی قرار می‌دهد. براین اساس این مقاله، تقسیم‌بندی پژوهش حاضر از تطور هویت ملی در ایران را نداشته و مستندات تاریخی چندانی ارائه نمی‌دهد.

فرشید دیلمقانی و محمدعلی قاسمی ترکی (۱۳۹۷) در مقاله‌ی *جایگاه هویت ملی در ایران، نگاهی به تطور تاریخی، الگوها و سیاست‌های هویت ملی*، به بررسی سیر تحولات هویت ایرانی در دوره‌های ایران باستان، ورود اسلام به ایران تا صفویه، مشروطه و پهلوی اول پرداخته و به این نتیجه دست می‌یابند که هویت ملی در ایران، پدیده‌ای مدرن است که به‌ویژه از دوره مشروطه پدیدار گردید. تفاوت این مقاله با پژوهش حاضر در این است که اولاً تقسیم‌بندی تاریخی و جامعیت آن را ندارد و ثانیاً معتقد به وجود هویت ملی ایرانی در دوران پیشامدرن نیست.

هم‌چنین می‌توان به کتاب *هویت ایرانی* نوشته‌ی احمد اشرف (۱۳۹۵) اشاره کرد که در آن، تحول تاریخی هویت ایرانی از دوران باستان تا قرن بیستم مورد بررسی قرار گرفته است؛ اما تفاوت اساسی این کتاب با پژوهش حاضر در این است که معتقد به وجود هویت ملی به مفهوم مدرن آن در ایران پیشامدرن نمی‌باشد و پیدایش آن را در کشور، از عصر قاجار و دوره مشروطه در نظر می‌گیرد.

روی هم‌رفته، با وجود فراهم آمدن آثاری در زمینه‌ی موضوع مقاله‌ی حاضر، باید گفت این پژوهش با آن‌ها در زمینه‌ها و مواردی متفاوت می‌باشد.

۴. چهارچوب مفهومی و نظری

۱.۴ چیستی هویت ملی

مفهوم هویت عبارت از مجموعه خصوصیات و مشخصات فردی و اجتماعی و احساسات و اندیشه‌های مربوط به آن‌ها می‌باشد (خدایی و مبارکی، ۱۳۸۷: ۱۲۱). این مفهوم در سطوح فردی و جمعی به صورت هویت فردی و هویت جمعی قابل رویت است که هویت ملی عالی‌ترین و مهم‌ترین نوع هویت جمعی می‌باشد (حاجیان، ۱۳۷۹: ۱۹۷-۱۹۶؛ woodward, 2000). هویت ملی پیرامون مفهوم ملت شکل گرفته است. ملت به گروهی از انسان‌ها گفته می‌شود که دارای سرزمین خاص، فرهنگ و زبان مشترک و تاریخ خود هستند و از نهاد سیاسی دولت و شناسایی بین‌المللی نیز برخوردارند (احمدی، ۱۳۹۰: ۸۰). هر ملتی که از دیرباز در سرزمینی مشخص استقرار یافته است، طی تاریخ خود دارای مجموعه‌ای از علائق و ویژگی‌های منحصر به فرد شده که موجب تشخیص یافتن آن از ملت‌های دیگر گردیده است. این ویژگی‌ها مجموعاً هویت ملی را می‌سازند (ربانی، ۱۳۸۱: ۸۸).

در تعریف مفهوم هویت ملی باید میان «هویت ملی جامعه» و «هویت ملی اعضای جامعه» تفکیک صورت گیرد؛ هویت ملی جامعه، به معنای مجموعه‌ای از نشانه‌ها، مبانی و آثار مادی، زیستی، فرهنگی و اندیشگی است که موجب تفاوت جوامع و ملت‌ها از یک‌دیگر می‌شود و مقصود از هویت ملی اعضای جامعه نیز آگاهی و احساس تعلق خاطر افراد جامعه نسبت به اجتماع ملی و عناصر شکل‌دهنده‌ی آن از جمله تاریخ مشترک، دین مشترک، فرهنگ مشترک و ... می‌باشد. عناصر هویت ملی موارد ارزشمندی هستند که افراد جامعه نسبت به آن‌ها افتخار کرده و خود را به وسیله آنان از دیگران باز می‌شناسند.

در باب هویت ملی چند دیدگاه کلی وجود دارد: ۱. دیدگاه ملت‌گرایانه‌ی ذات‌گرا که هویت‌های ملی را پدیده‌هایی ثابت و ذاتی می‌انگارد که ملت‌ها دارای آن‌ها هستند، ۲. دیدگاه مدرن که معتقد به نبودن ملت‌ها و ظهور ملت و ناسیونالیسم متأثر از انقلاب فرانسه است، ۳. دیدگاه پست‌مدرن که هویت‌ها را همواره ناخالص، مرکب، ناتمام، سیال، گذرا و درحال بازسازی می‌داند و ۴. دیدگاه تاریخی‌نگر که گسست بنیادین هویت ملی ملت‌ها با هویت گذشته‌شان را نمی‌پذیرد و معتقد است که ملت‌های مدرن بر پایه هویت فرهنگی جمعی نمود یافته‌اند و این که از مهم‌ترین اشکال هویت فرهنگی جمعی، ریشه قومی ملت‌ها است (بیگدلو، ۱۳۹۳؛ اوزکریملی، ۱۳۸۳؛ woodward, 2000).

در رابطه با چگونگی تکوین هویت ملی جوامع، با دو دسته کلی مواجه هستیم:

۱. هویت‌های ملی‌ای که در دوره مدرن ایجاد شده و متأثر از ظهور دولت‌های ملی و اندیشه‌های ناسیونالیستی در اروپای قرون هجدهم و نوزدهم می‌باشند. «ناسیونالیسم، به مثابه مجموعه نمادها و عقایدی است که احساس تعلق به اجتماع سیاسی واحدی را به وجود می‌آورد و وفاداری اکثریت مردم را متوجه یک دولت-ملت می‌کند» (بیگدلو، ۱۳۹۳: ۹۶). اکثر کشورهای کنونی جهان از چنین هویت ملی‌ای برخوردار می‌باشند. ۲. هویت‌های ملی‌ای که قرن‌ها قبل از پیدایش دولت‌های ملی در اروپا، شکل گرفته و در فراخنای تاریخ توانسته‌اند پایداری، پویایی و موجودیت خویش را حفظ کرده و تداوم بخشند. «هویت ملی در جوامع قدیمی و کهن، واقعیتی مصنوعی و خلق‌الساعه نیست، بلکه حاصل تحولات تاریخی چندین قرنی است که با گذار از مراحل مختلف به شکل فعلی رسیده است» (مرتضایی فریزه‌ندی و ادریسی، ۱۳۹۳: ۷۶).

کشورهایی مانند ایران، چین، مصر، یونان و ... دارای چنین هویت ملی‌ای می‌باشند. به طور کلی از آنجا که هویت ملی عامل مهمی در ایجاد همبستگی اجتماعی و استواری ارکان جامعه می‌باشد، بنابراین هیچ ملت و جامعه‌ای بی‌نیاز از داشتن آن نمی‌باشد.

نکته‌ی کلیدی از منظر پژوهش حاضر این است که هویت ملی پدیده‌ای ثابت و تغییرناپذیر نیست بلکه در سیر تحول تاریخی جوامع، عناصر جدیدی به آن افزوده می‌گردد و البته جدای از تاریخ و توان خود آنها نیست. هویت ملی به‌ویژه در جوامع دارای تاریخ طولانی، همواره بر اثر عوامل مختلف در معرض تحول و دگرگونی قرار داشته است. هویت ملی امری سیال، چندپاره، ناتمام و متغیر است و بنابراین همواره از نو ساخته می‌شود. در واقع هویت‌های قدیمی برپایه‌ی منابع جدید است که از نو ساخته می‌شوند. سیال بودن هویت ملی باعث می‌شود تا با تغییر شرایط زمانی و وقوع وقایع مهم تاریخی دچار تغییر و تحول شده و در نتیجه تضعیف یا تقویت شود. براین اساس در فرایندهای تاریخی، منابع گوناگون هویتی بر روی یکدیگر متراکم شده و در نتیجه، هویت ملی جامعه جنبه‌ای ترکیبی پیدا می‌کند. به‌طور کلی از آنجا که هر حالی مبتنی بر گذشته است و هر آینده‌ای هم ترکیبی از گذشته و حال می‌باشد، بنابراین گسست کامل از هویت گذشته امکان‌پذیر نبوده و خصلت آمیزشی و ترکیبی، اجتناب‌ناپذیر است. البته بیان این مطالب به معنای فقدان عناصر ثابت تاریخی در هویت ملی نیست، بلکه مطالب اشاره به این نکته دارد که از آنجا که جوامع انسانی از یک‌سو در برخورد و تعامل دائم با شرایط و

تغییرات محیط طبیعی و ازسوی‌دیگر در برخورد و ارتباط مستمر با جوامع و اندیشه‌های دیگراند، هویت ملی آن‌ها نیز در معرض تغییرات و تحولات لابد منه قرار می‌گیرد. به عبارتی دیگر، هویت ملی مقوله‌ای است که در سیر حوادث و وقایع پدیدار می‌شود، رشد می‌کند، دگرگون می‌شود و معانی گوناگون پیدا می‌کند (ر.ک: اشرف، ۱۳۹۵؛ اسمیت، ۱۳۸۳؛ بشیریه، ۱۳۸۳ ب؛ زهیری، ۱۳۸۹).

۲.۴ رهیافت جامعه‌شناسی تاریخی و مسئله هویت ملی

در میان رهیافت‌ها و الگوهای نظری که از سوی پژوهش‌گران مختلف جهت مطالعه و بررسی هویت ملی ایران به کار گرفته شدند، رهیافت جامعه‌شناسی تاریخی از قابلیت منطقی‌تری جهت شناخت و بررسی دقیق و مطلوب این هویت برخوردار است. «ظهور جامعه‌شناسی تاریخی به‌عنوان روش پژوهش و معرفت علمی به میانه‌های قرن بیستم و پیدایش نسل جدیدی از جامعه‌شناسان تاریخی مانند برینگتون مور، تدا اسکاچپول، چارلز تیلی و ... باز می‌گردد که با اعتراض به دیدگاه‌های ساختارگرایانه و روش‌های تعمیم‌گرایی برخاسته از نظریه‌های کلان جهان‌شمول رایج در اروپا و آمریکای شمالی بر لزوم کاربست تحلیل تاریخی، توجه به ویژگی‌های زمانی و مکانی و نقش کارگزار انسانی تاکید گذاشتند» (احمدی، ۱۳۹۰: ۲۶-۲۵؛ نوری، ۱۳۹۴: ۶۲-۶۱).

بینش جامعه‌شناسی تاریخی بر این باور است که قوانین علوم اجتماعی کلی‌اند و نمی‌توانند بر شرایط خاص یک دوره تاریخی حاکم باشند. به باور این رویکرد، همان‌طور که ساختارهای اجتماعی متفاوت وجود دارد، اصول تغییرات تاریخی گوناگونی نیز وجود دارد (نوری، ۱۳۹۴: ۸۴). تاریخ و واقعیت‌های هر جامعه، موقعیت‌ها، تحولات و قانون‌مندی‌های خاص همان جامعه را می‌آفریند (احمدی، ۱۳۹۰: ۲۶). بنابراین تجزیه و تحلیل مسائل یک جامعه بیش از هر چیز باید تاریخی و مبتنی بر مطالعه منابع و اسناد بومی و جمع‌آوری داده‌های دقیق باشد. «رهیافت جامعه‌شناسی تاریخی بر آن است که با تکیه بر واقعیت‌های فرهنگی، جغرافیایی و زمانی به بررسی و تحلیل چگونگی تحول جامعه دست یابد» (Kent, 2000: 1195). از دیدگاه این الگوی نظری هر چند پدیده‌های اجتماعی در طول زمان دچار دگرگونی می‌شوند، اما این مسئله به دلیل ماهیت پویای پدیده‌ها، خللی در استمرار آن‌ها ایجاد نمی‌کند.

برطبق بینش جامعه‌شناسی تاریخی یکی از راه‌های فهم درست جامعه و یا پدیده‌های متناسب به آن از طریق عناصر، پدیده‌ها و روی داده‌های تاریخی میسر می‌باشد. از آن‌جاکه ته‌مانده و بقایای وقایع تاریخی در جوامع معاصر وجود دارد، بنابراین نگاه تاریخی به پدیده‌های اجتماعی محقق را برای فهم بهتر آن پدیده‌ها که تا به امروز در طی فرایند تاریخی جامعه استمرار یافته‌اند، یاری خواهد نمود و محقق نمی‌تواند خود را از این بخش مهم از شناخت اجتماعی کنار بکشد (احمدی، ۱۳۹۰: ۳۴-۳۱؛ میرسندهی، ۱۳۹۰: ۲۵-۱۷).

رهیافت جامعه‌شناسی تاریخی در زمینه هویت ملی تلاش دارد تا آن را در بستر تاریخی و اجتماعی جوامع و با تکیه بر بنیادهای هستی‌شناسانه پایدار مبتنی بر داده‌ها و یافته‌های تاریخی مورد بررسی قرار دهد. تفاوت‌های عمیق تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی میان جوامع حکایت از آن دارد که سخن گفتن از هویت ملی در هر کشوری نیازمند مطالعه عمیق و گسترده در مبانی هویتی آن جامعه است. تاکید اساسی نگرش جامعه‌شناسی تاریخی به هویت ملی در کشورهای پُرقدمت آن است که این جوامع در مقایسه با جوامع دیگر، به لحاظ کهن بودن میراث سیاسی و تداوم تاریخی و فرهنگی خود به‌عنوان یک چهارچوب سرزمینی، دارای ویژگی‌های تاریخی خاصی هستند که آن‌ها را از سایر موارد متمایز می‌سازد و از این رو می‌بایست هویت ملی این جوامع و چگونگی شکل‌گیری و ارکان آن را در چارچوب بستر اجتماعی و زمان و مکان و ویژگی‌های خاص خود مورد تحلیل و بررسی قرار داد و از به‌کارگیری درست نظریه‌های غیربومی جهت بررسی آن خودداری نمود (ر.ک: احمدی، ۱۳۹۰؛ گودرزی، ۱۳۸۷).

براین‌اساس پژوهش حاضر تکوین هویت ملی ایران را بر اساس پویایی‌ها و تحولات تاریخی کشور ایران مورد بررسی قرار می‌دهد. تفاوت‌های عمیق تاریخی، سیاسی، اجتماعی و ... میان ایران و کشورهای مدرن و نوظهور، حکایت از آن دارد که مطالعه هویت ملی ایران نیازمند مطالعه عمیق در تاریخ این کشور است. در واقع کسب شناخت واقعی و صحیح از هویت ملی ایران، تنها از خلال توجه به ادوار مختلف تاریخی از دوره باستان تا دوره معاصر و تحولات صورت‌گرفته در این ادوار، قابل حصول است.

۵. هویت ملی ایران و ادوار تاریخی متفاوت (باستان، اسلامی و معاصر یا مدرن)

به طور کلی به دلیل قدمت تاریخی گسترده‌ی ایران می‌توان نشانه‌هایی از وجود ملت و هویت ملی را در دوره باستان، دوره اسلام و دوره مدرن جستجو کرد. در ادامه، چگونگی تطور هویت ملی ایران در بستر سه دوره تاریخی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱.۵ دوره باستان

مورخان، تاریخ ایران را به دو دوره‌ی کلی پیش از اسلام (ایران باستان) و پس از اسلام تقسیم می‌کنند. مادها اقوامی بودند که در دوره ایران باستان به‌نوعی نخستین حکومت آریایی را در ایران بنیاد نهادند و خاندان‌های پادشاهی بعدی که در این دوره بر این سرزمین حکومت کردند عبارت از هخامنشیان، سلوکیان (غیرایرانی)، اشکانیان و ساسانیان می‌باشند. در دوره باستان،

بن‌مایه هویت ایرانی با مشخص شدن آداب و رسوم مشخص و تمایز و قرار گرفتن ایران در برابر توران، یونان و روم با دین، فرهنگ و حکومت مشخص تشخیص یافت و به‌نام هویت باستانی و اسطوره‌ای ایرانی مشخص شد. در این مقطع، بدون توجه به افسانه، دودمان‌های مادیان، هخامنشیان، سلوکیان، اشکانیان و ساسانیان حاکمیت داشتند که در نهایت آنچه از این دودمان‌ها به ارث رسید، پیوستگی و تداوم فرهنگی متمایز و احساس هویت ملی در نزد جامعه ایران بود (کبیری، ۱۳۸۹: ۷۷-۷۵).

هویت ملی ایران قبل از هرچیز با مفهوم ایران مقارنت پیدا می‌کند. نام ایران خاستگاه قومی دارد و معرف قوم معروف به آریایی‌ها است که در اواسط هزاره دوم قبل از میلاد وارد فلات ایران و در آن ساکن شدند. در دوره هخامنشی و ساسانی، سرزمین ایران به‌ترتیب به پرشیا و ایران‌شهر شهرت داشته است. واژه ایران از دوره ساسانی رواج یافت و پس از اسلام نیز به‌طور گسترده استفاده می‌شد. مفهوم ایران در دوره‌های تاریخی، تاثیر مهمی در قوام‌بخشی به حیات جمعی، انسجام جغرافیایی و تمرکز سیاسی سرزمین ایران داشته است (حافظ‌نیا، ۱۳۹۳: ۱۲-۹؛ شعبانی، ۱۳۹۲: ۱۸-۱۳؛ قالیباف و پوینده، ۱۳۹۰: ۲۰).

به‌طور کلی دستاورد مادها در چیره‌ساختن عنصر ایرانی بر منطقه خاورمیانه، رهبری شورش علیه آشور و گسترش مرزهای قلمرو ایرانی، نقش به‌سزایی در شکل‌گیری بستر هویت ایرانی و بنیادهای آن داشت. مادها با تشکیل پادشاهی ماد، شناساننده‌ی هویت ایرانی به مردمان منطقه بودند. اما باین‌وجود، این هخامنشیان بودند که در جان و کالبد هویت ایرانی روحی تازه دمیده و آن را به عنصری پایدار در دنیای باستان تبدیل کردند (میرزایی، ۱۳۹۸: ۱۶۲). براین‌اساس با پیدایش یک احساس هویتی سرزمینی در ایران عصر هخامنشی مواجه هستیم (مجتهدزاده، ۱۳۸۷: ۱۲۵؛ میرزایی، ۱۳۹۸: ۱۷۲-۱۷۱). به‌اعتقاد بسیاری از مورخان تدبیری که در این دوره اتخاذ گردید، موجب ایجاد یک پارچگی ملی و تقویت احساس هم‌هویتی و هم‌سرنوشتی بین اقوام و گروه‌های مختلف تحت‌عنوان واحد هویت ایرانی گردید. در عصر هخامنشیان آنچه هویت ایرانی خوانده می‌شود، زاده شد. می‌توان گفت که ایران به‌عنوان یک جامعه یگانه و واجد هویت متمایز در دوره هخامنشیان پا به عرصه وجود نهاد. آنان نخستین صورت‌بندی شناخته‌شده از نژاد ایرانی (آریایی)، زبان ایرانی (پارسی)، خط ایرانی (پارسی باستان) و دین ایرانی (اهورامزدا و آیین زرتشتی) و فرهنگ ایرانی را به‌دست دادند. نخستین اتحاد میان مردمان فلات ایران در تمام سطوح سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی در این دوران پدید آمد (قاسمی و ابراهیم‌آبادی، ۱۳۹۰: ۱۱۹ و ۱۲۱).

هخامنشیان با خدماتی که در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، علمی و ... ارائه کردند، هویتی ایرانی را به‌وجود آوردند که در دوره‌های بعدی استمرار و رشد یافت. «در این دوران به مانند دوره مدرن، حکومت مفهومی سیاسی و جغرافیایی پیدا کرده بود. گسترش و قوام‌گرفتن این سلسله حکومتی، گسترش احساس هویتی ویژه را در ایران عصر هخامنشی یاری داد که کم‌وبیش تا دوره ساسانی وجود داشته است» (مجتهدزاده، ۱۳۸۷: ۱۲۵). به‌طور کلی آنچه در دوران هخامنشی پایه‌گذاری شد، مبنای اساسی در بافت هویتی ایران گردید و به‌عنوان شاخص برجسته وحدت ملی در طول تاریخ نمودار گشت به‌نحوی که هر حکومتی که پس از آن در ایران به قدرت رسید، برای بقای خویش و تداوم وحدت و همبستگی ملی در درون سرزمین ایران، ناچار به در نظر گرفتن رویه‌های آن حکومت شد (قاسمی و ابراهیم‌آبادی، ۱۳۹۰: ۱۲۲؛ میرزایی، ۱۳۹۸: ۱۷۳-۱۷۲). همان‌طور که اشکانیان حدود یک قرن بعد از هخامنشیان با تاکید بر مؤلفه‌های هویت ملی ایران به حکومت

سلوکیان خاتمه بخشیده و با پیروی از آداب و حکومتداری هخامنشیان، حدود ۴۰۰ سال بر ایران حکومت کردند (قاسمی و ابراهیم‌آبادی، ۱۳۹۰: ۱۲۲).

با ظهور اشکانیان حرکت گسترده‌ای در جهت اعاده وحدت و هویت متزلزل‌شده ایران در نتیجه‌ی پیروزی‌های اسکندر و جانشینان او آغاز گردید. اشکانیان وحدت و هویت ایران را که در نتیجه‌ی فتوحات اسکندر و جانشینانش سخت به مخاطره افتاده بود، پاس داشتند (تاجیک، ۱۳۸۴: ۱۳۳). در دوره اشکانیان مظاهر هویت و فرهنگ ایرانی مربوط به دوران گذشته، ادامه پیدا کرد، به طوری که «بر روی سکه‌های آنان، نقش رستم کمان‌به‌دست که در برابر آتشگاه ایستاده و در کنار آتشگاه پرچم ملی ایران یا علم کاوه آهنگر حک شده است» (هوار، ۱۳۶۳: ۱۱۱) و دین زرتشت و آیین‌های مهرپرستی و ... نیز وجود داشتند (فرای، ۱۳۸۰: ۳۷۳-۳۷۰). نکته دیگر این که، اشکانیان از شرق ایران برخاستند که خود، مهد داستان‌ها و اسطوره‌های ایرانی (مانند گیو و گودرز و بیژن و فرهاد و ...) بود. به همین دلیل است که بسیاری معتقدند اشکانیان حماسه ملی را بنا نهادند و سپس ساسانیان آن را نگاشتند. از میان داستان‌هایی که در ادبیات فاسی برجای مانده، منظومه حماسی «ویس و رامین» اصلی پارتی دارد. همچنین از پهلوانان، امیران و جنگ‌جویان دوره اشکانی نیز یادگارهایی در خاطر ایرانیان برجای ماند و در داستان‌های قدیم راه یافته و هیئت پهلوانی و حماسی یافتند (خلعتبری و لطف‌آبادی، ۱۳۹۳: ۷۲).

اشکانیان همچنین در رابطه با اختلاط دو فرهنگ یونانی و ایرانی که تلاش نظام‌مند به منظور یونانی‌سازی فرهنگ ایران در جریان بود، موفق شدند فرهنگ و هویت ایرانی را در بستر تازه‌ای عاری از ارزش‌های تحمیلی خارجی بیندازند (تاجیک، ۱۳۸۴: ۱۳۴-۱۳۳). با تثبیت حکومت اشکانیان وابستگی به یونانیان به گونه‌ای محسوس کاهش یافت و به تدریج نشانه‌های آیین و فرهنگ ایرانی جایگزین فرهنگ یونانی‌مآبی شد (گیرشمن، ۱۳۷۹: ۳۴۷؛ کریمی، ۲۵ آذر ۱۳۹۹). نکته دیگر این که، در دوره اشکانیان بود که واژه ایران در رابطه با نام این سرزمین کاربرد عمومی پیدا کرد (شهبازی، ۱۳۹۵؛ نیولی، ۱۳۹۵)، که همین موضوع به تقویت هویت ملی در کشور کمک کرده بود. بعد از اشکانیان، نوبت به سلسله ساسانیان رسید تا قدمی در راه تحکیم و تثبیت هویت ملی ایران بردارد.

پادشاهان ساسانی به یاری موبدان زرتشتی از اقوام هم‌خوان ایرانی، دولتی واحد با نظام سیاسی - دینی مشترک و واحد و جغرافیای مشترک پدید آوردند (اشرف، ۱۳۷۲).

دوران ساسانی، دوران پیشرفت‌های خیره‌کننده در مفاهیم ملیت و هویت ملی بود. با پیدایش عنوان سیاسی ایران‌شهر در میانه‌ی این دوران برای نامیدن سرزمین ایران، ایرانیان مفهوم سرزمین سیاسی یا کشور را پدید آوردند (مجتهدزاده، ۱۳۸۷: ۱۷۵). مفهوم ایران در این دوره، از اشکال مذهبی و جغرافیایی به سطح یک مفهوم ناظر بر هویت ملی تغییر یافته و نام کشور ایران با مذهب رسمی و مرزهای شناخته‌شده آن در ادبیات سیاسی فرهنگی و اجتماعی آن روزگار نمود کامل و آشکار داشته است. به علاوه، ساسانیان با احساس نیاز و آگاهی از ضرورت ملت‌سازی به تشکیل ملت ایران به‌عنوان یک ملت واحد با ساختار سیاسی و نظام اسطوره‌ای (افسانه‌های آفرینش نخستین انسان و نخستین پادشاه و سده‌های اساطیری پیشدادی، کیانی و پیدایش ایران) پرداختند (گودرزی، ۱۳۸۷: ۳۶؛ اشرف، ۱۳۷۲).

هویت ایرانی عصر ساسانی که در عین حال همبستگی و هم‌پیمانی در قبال آینده‌ای نامطمئن و تأیید وفاداری به گذشته بود، به‌عنوان احساس تعلق به یک مجموعه انسانی، نیروی گردهمایی را فراهم می‌ساخت که از تمامی واقعیت‌های عینی فراتر می‌رفت تا جایی که زمینه اصلی اراده آگاه خواست به زندگی کردن با یکدیگر را پدید آورد (نورائی، ۱۳۹۴: ۱۱۴). به‌طور کلی در این دوره، هویت ایرانی با آیین زرتشت، پیدایش عنوان جغرافیای سیاسی ایران‌شهر، فلسفه حکمران عادل، هنر و معماری، زبان پارسی پهلوی و آداب و رسوم سنتی که تاروپود فرهنگ ایرانی بودند شکل گرفت (اشرف، ۱۳۷۲). در جریان این تحولات، انفکاک میان خودی و غیرخودی ایجاد شد و «ایر» به‌معنی خودی و «انیر» به‌معنی غیرخودی و بیگانه قرار گرفت (مقدس جعفری و دیگران، ۱۳۸۷: ۱۰۶). یا ایران در برابر توران شکل گرفت که در شاهنامه فردوسی هم آمده است. به‌طور کلی کاربرد مفهوم ایران در دوره ساسانیان بیش از آن که یک شکل نتیجه‌گیری‌شده از کلمه آریا باشد و دلالت بر مفهومی نژادی داشته باشد، تأکید بیشتر بر برنامه‌های سیاسی-تبلیغی زرتشتی و مفهومی مربوط به سرزمین ایران بوده است (شهبازی، ۱۳۹۵؛ نیولی، ۱۳۹۵). بعد از این تحولات، مرزهای سیاسی هویت ایرانی معین گشت و تا وقتی که نظم سیاسی دچار آشفتگی نشده بود، ایرانیان خود را متعلق به این واحد سیاسی پنداشته و نوعی وفاق سیاسی و اجتماعی را به نمایش می‌گذاشتند (زهیری، ۱۳۷۹: ۱۹۴).

نکته اساسی در این جا این است که ساسانیان به‌یاری رویکرد ایرانی‌گری خود و نیز مذهب سیاسی شده و انحصارجوی زرتشتی، سعی در تثبیت هویت ملی ایران داشتند که

این مسئله در نهایت نتیجه مطلوبی در پی نداشته است. رویکرد کلی حکومت ساسانی حاکمیت مطلق آیین زرتشت بود و با هر دین دیگر و هرگونه اصلاح دینی مخالفت می‌کرد.

برخلاف هخامنشیان و اشکانیان، دولت ساسانی با رسمی کردن مذهب زرتشت، محدودیت خاصی را از نظر عقیدتی و فرهنگی بر اقشار و گروه‌های مختلف تحت قلمرو سرزمین خود برقرار ساخت که این اقدامات موجبات رشد نارضایتی‌ها و جنبش‌های اعتراضی مذهبی و اجتماعی‌ای چون قیام مانویان و مزدکیان و تزلزل هویت ملی ایرانیان شد (الهی‌منش، ۱۳۸۶: ۸۵-۸۴)

و به تضعیف پایه‌های حکومت ساسانی کمک نمود. در نهایت نیز این سلسله در سال ۳۱ هجری و در نتیجه‌ی حمله اعراب مسلمان به ایران سقوط کرده و سرزمین ایران تا چندین قرن، جزو قلمرو خلافت اسلامی شد (نصری، ۱۳۸۷: ۳۶).

به‌طور کلی حمله اعراب به ایران و شکست ساسانیان و برآمدن اسلام در این کشور، پایه‌های همبسته هویت ایرانی را سست کرده و یکپارچگی آن را به هم ریخت (کبیری، ۱۳۸۹: ۷۷)، تا این که به تدریج، فرهنگ‌های ایرانی و عربی با یکدیگر تلفیق شدند و در نتیجه‌ی آن، «فرهنگ جدیدی به وجود آمد که به مدت سیزده - چهارده قرن به هویت ملی ایرانیان جهت داد» (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱: ۹۸).

بنابراین هویت ملی ایرانی که در قلمرو وسیع سیاسی جغرافیایی شکل گرفت ملهم از زبان، نژاد، اقوام، فرهنگ (آداب و رسوم و آیین‌ها) تاریخ مشترک و دین بود.

۲.۵ دوره اسلامی

مطمئناً ورود اسلام به ایران یکی از مهم‌ترین روی داده‌های تاریخی فرهنگی قابل تامل در تاریخ ایران است. با این اتفاق و پذیرش تدریجی و عمومی اسلام از سوی ایرانیان، دوره ایران باستان با همه فرازونشیب‌هایش به پایان رسید و تکاپو و تلاش نوین ایرانیان با سامان‌دهی هویت جمعی جدید در ابعاد مختلف دینی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی آغاز شد؛ تکاپوی جدیدی که بر پایه‌ی داشته‌های پیشین و تلفیق آن‌ها با مبانی اسلامی صورت گرفت (گودرزی، ۱۳۸۷: ۸۱). ورود اسلام به ایران به‌هیچ‌روی مبین یک گسیخت کامل نبود و اسلام در ایران، زمینه بسیار مناسب و غنی برای باروری و رشد پیدا کرد و ایرانیان نیز با توجه به گذشته فرهنگی خود، به سرعت با اصول و اسلام آشنا شده و به سمت

آن جلب شدند (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱: ۹۸). دین جدید، دگرگونی‌های ژرفی در ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این سرزمین به بار آورد و بعد از استقرار، مهر و نشان خود را به‌طور عمیقی در تاریخ فلات ایران نقش کرد (کبیری، ۱۳۸۹: ۷۸).

از همان آغاز فتح اعراب، دسته‌ای از مردم ایران به میل و رغبت، کیش باستانی خود را رها کرده و به دین اسلام گرویدند. دسته دیگر با منظورداشتن امتیازاتی که فاتحان از آن‌ها نصیب می‌گرفتند به طمع جاه و آسایش، دین اسلام را پذیرفتند و جمعی دیگر نیز در دوره بنی‌امیه و بنی‌عباس به اجبار و برای حفظ جان و مال خود مسلمان شدند. ولی هیچ‌یک از آن‌ها نمی‌توانستند دستورات دینی‌ای را که چندین قرن در ایران رواج داشت و در افکار و عواطف‌شان اثر بخشیده بود، به یک‌باره فراموش کنند (تاجیک، ۱۳۸۴: ۱۳۹). اما به‌رحال ایرانیان مسلمان شدند و ایرانی نیز باقی ماندند؛ یعنی با حفظ هویت خودشان به اسلام درآمدند (مسکوب، ۱۳۷۳: ۴۲). در واقع ایرانیان اسلام را راهی برای حل مشکلات جامعه‌ی طبقاتی در عصر ساسانی تلقی و از این‌رو فرهنگ ایران باستان و اسلام را با هم ترکیب کرده (توحیدفام، ۱۳۸۵: ۵۶) و در نتیجه، یک هویت ترکیبی ایجاد کردند.

پس از ورود اسلام به ایران و با گذشت زمان، دین زرتشت موقعیت قبلی‌اش را از دست داد و اکثریت مردم ایران به آئین اسلام گرویدند (رجایی، ۱۳۷۳: ۶۹؛ رجایی، ۱۳۸۶: ۱۰۹). پذیرش اسلام در ایران را می‌بایست در همین زمینه و به‌دلیل سازگاری اسلام با وجود گرایش و عقاید دینی پُرسابقه در ایران (حاجیان، ۱۳۸۸: ۲۶۸)، در کنار جاذبه تعالیم اسلام هم‌چون [برابری و برادری]، امید به رهایی از ستم و تفسیرهای دینی موبدان و تبعیض طبقاتی و ... وجود داشت (نصری، ۱۳۸۷: ۲۶).

پس از سقوط ساسانیان، رابطه ملت ایران با یک نظام سیاسی اجتماعی و فرهنگی بریده شد و در نظام سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دیگری افتاد (مسکوب، ۱۳۷۳: ۱۷). از این مقطع به بعد، حکومت (خلافت) اسلامی جای حکومت ایرانی را گرفت و طی سه قرن، دین اسلام جایگزین دین زرتشتی شد. ایرانشهر یا قلمرو پادشاهی فرو ریخت و کشور ایران حدود ۹ قرن یعنی تا روی کار آمدن صفویان، از وحدت سیاسی و ملی محروم ماند (الهی‌منش، ۱۳۸۶: ۷۹). اما علی‌رغم این، هویت ملی ایران از جهت فکری و فرهنگی با استمرار دیگر عناصر هویتی تداوم یافت و کشور ایران به‌عنوان یک مفهوم همچنان زنده ماند (کاویانی‌راد، ۱۳۸۴: ۹۶؛ گودرزی، ۱۳۸۷: ۱۳۱). فعالیت ایرانیان با دستگاه خلافت

بنی عباس در قرن دوم و در قرون بعد ظهور حکومت‌های محلی توسط ایرانیان در کنار خلافت عباسی از تکاپوهای آنها جهت حفظ هویت به اصطلاح ملی خود به حساب می‌آید. به‌طور کلی در دوران فترت بعد از حمله اعراب به ایران، چند چیز برجای مانده و به تداوم هویت ایرانی مدد رساند: ۱. ملیت ایرانی که هویت تاریخی خاصی برای ایرانیان معین می‌کرد. ۲. سرزمین ایران که در حکم میانه‌ی جهان تداوم پیدا کرده بود. ۳. اسطوره‌های آفرینش انسان و پیدایش اقوام ایرانی که با درهم آمیزی با افسانه‌های اسلامی، پایدار ماندند و ۴. زبان فارسی دری به عنوان حامل و نگهبان هویت ایرانی (اشرف، ۱۳۹۵: ۸۱).

در دوران پس از فروپاشی ساسانیان و در نبود یک دولت ایرانی مشخص و فراگیر، جامعه نمادین ملت در پرتو مفهوم ایران‌زمین تشکیل شد. این مفهوم که صورت اصلاح‌شده‌ی ایرانشهر بود، مدار و محور جامعه فرضی شد که [تقریباً] همه ایرانیان به آن احساس وابستگی می‌کردند. ایران‌زمین آن‌چنان قدرتمند بود که حتی کوچ‌زیان غیرایرانی ترک و مغول که بعدها بر سرزمین ایران چیره شدند را وادار می‌کرد تا خود را با آن پیوند دهند. از این منظر می‌توان گفت ایران‌زمین به‌عنوان حلقه پیوند و اشتراک ایرانیان، در گذار تاریخ، ایران باستان را به ایران دوره اسلامی پیوند داد (کاویانی‌راد، ۱۳۸۹: ۱۲۳-۱۲۲). با سلطه‌یافتن خلافت اموی و عباسی بر ایران، هویت ملی ایران با بحران مواجه شد. از یک سو ایران، استقلال سیاسی خود را به‌مدت چندین قرن از دست داد و از سوی دیگر با ایرانیان به‌عنوان شهروندان درجه‌ی دو رفتار می‌شد (کبیری، ۱۳۸۹)، به‌طوری‌که می‌توان از این مقطع به‌عنوان دوران تحقیر و چپاول ایرانیان توسط دستگاه خلافت یاد کرد که این موضوع ایرانیان را به‌سمت مقاومت و تاکید بر وجوه ایرانی هویت خود سوق داد و سلسله‌های محلی ایرانی همچون صفاریان، سامانیان، آل‌بویه برای اولین بار پس از تصریف ایران به‌دست اعراب مسلمان، در مقابل دستگاه خلافت قدام علم کردند (نصری، ۱۳۸۷: ۴۱). نکته‌ای که می‌بایست به آن توجه داشت این است که علی‌رغم تحقیر ایرانیان به‌وسیله امویان و عباسیان، آنان توانستند نفوذ خود را در مناسبات قدرت به‌نوعی حفظ کرده و با تاثیرات فرهنگی و اداری بر امویان و عباسیان، خلافت اسلامی را به فرمان‌روایی سلطنتی تبدیل نمایند (استوار، ۱۳۹۴: ۵۹۹؛ نصری، ۱۳۸۷: ۴۳-۴۲).

حکومت‌های ایرانی تبار بعد از اسلام، نقش مهمی در رونق دوباره فرهنگ ایرانی و زبان فارسی ایفا نمودند. «در دوران این سلسله‌ها بود که تاریخ ملی ایران دوباره زنده و بنیان فرهنگی ایرانی دوباره تأیید شد» (اشرف، ۱۳۹۵: ۱۰۱). ایرانیان در این دوران عمدتاً بر ویژگی‌های فرهنگی خود تأکید کرده و مؤلفه‌ها و رسوم ایرانی را در مقابل هجومه تحقیرآمیز اعراب گرامی داشته و برجسته کردند (نصری، ۱۳۸۷: ۴۱). علاوه بر این، در مقطع زمانی قرن دوم هجری تا قرن پنجم هجری، شاهد پیدایش جنبش‌های ایرانی در سرزمین ایران هستیم که حفظ و بازسازی فرهنگ و هویت ایرانی و زندگی مستقل کشور و اصلاح دینی را جزو اهداف خود قرار داده بودند. قیام‌های ابومسلم خراسانی، به‌آفرید، سنباد مجوس، بابک و ... از جمله‌ی مهم‌ترین آن‌ها می‌باشند. از این قیام‌ها تحت‌عنوان جنبش‌های شعوبیه یاد می‌شود که از عناصر گوناگون میراث فرهنگی ایران باستان الهام می‌گرفتند و در جنبه‌های مختلف زندگی ایرانیان بروز کردند. در این جنبش‌ها، ایرانیان میان اسلام و پذیرش سلطه خلفای عرب تفاوت می‌گذاشتند و خواهان حفظ و احیای عناصر هویت ملی ایران براساس دو پایه‌ی ایران و اسلام بودند (اشرف، ۱۳۹۵: ۹۰-۸۴؛ گودرزی، ۱۳۸۷: ۱۳۰، ۳۶ و ۱۳۷؛ مجتهدزاده و عسگری، ۱۳۸۹).

اما موج هویت‌خواهی ایرانی توسط سلسله‌های حکومتی ایرانی تبار و جنبش‌های ایرانی، به‌زودی گرفتار طوفان سیاسی تازه‌ای گردید که از بخش‌های خاوری فلات ایران به‌حرکت درآمد. براین‌اساس، شماری از سلسله‌های جدید سنی مذهب و ترک‌تبار غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان به گسترش اقتدار خود بر خراسان پرداختند (مجتهدزاده و عسگری، ۱۳۸۹: ۱۵۱). در این دوره، وزیران و دبیران ایرانی با نفوذشان در دستگاه حکومتی، میراث تاریخی و فرهنگی ایرانی را بازتولید می‌کردند (اشرف، ۱۳۹۵: ۱۰۷). البته در این مقطع، مفهوم ایران شفافیت و تمایز خود را در برابر جهان اسلام از دست داده بود (اشرف، ۱۳۹۵: ۸۳).

در قرن ششم هجری و در نتیجه‌ی هجوم مغولان و تیموریان و انقراض خلافت عباسی، هرچند وابستگی ایران به مرکز خلافت جهان اسلام از بین رفت (کبیری، ۱۳۸۹)، اما این یورش، فرایند هویت‌یابی ایرانیان را با دشواری‌های اساسی مواجه کرد و کشور ایران تحت‌سیطره مغولان درآمد (نصری، ۱۳۸۷: ۹۷). در اواخر دوره مغولان و تیموریان، حاکمان آنان تحت‌تأثیر فرهنگ، ادب، هنر و آیین ایرانیان قرار گرفته و در نتیجه‌ی آشنایی با ایرانیان،

دین اسلام را اختیار کردند. برای نمونه، «بازماندگان تیمور به ترویج تمدن ایرانی همت گماشته و آن را در شبه قاره هند نیز پرتوافکن ساختند» (مجتهدزاده، ۱۳۸۷: ۱۹۹). بدین ترتیب مفهوم ایران و هویت ایرانی دوباره بازسازی و تاحدودی رونق گرفت (اشرف، ۱۳۹۵: ۸۳).

پس از ایلخانان و افول تیموریان، ایران بار دیگر عرصه‌ی تاخت و تاز ملوک الطوائف و جولان‌گاه تهاجم قبایل ترکمن شد. در این میان، آق‌قویونلوها ولایات پراکنده‌ی ایران زمین را دوباره گردهم آورده و به‌نوعی راه را برای تاسیس حکومت صفویه هموار کردند (اشرف، ۱۳۹۵: ۱۴۳). صفویان را می‌توان نقطه‌ی چرخشی در تاریخ ایران پس از اسلام دانست. «در دوره صفویه و با استقرار حکومت مرکزی در ایران، هویت ایرانی مجدداً احیاء شد» (ربانی، ۱۳۸۱: ۹۷؛ گودرزی، ۱۳۸۷: ۸۴-۸۵؛ حافظ‌نیا و قلی‌زاده، ۱۳۸۶). در دوره صفویه، ابتدا به کوشش شاه اسماعیل و سپس شاهان دیگر این سلسله، ایران بار دیگر به‌عنوان کشوری بزرگ و مستقل احیاء شد و هویت ملی ایرانیان نیز رنگ شیعی به‌خود گرفت (ربانی، ۱۳۸۱: ۹۷) و به عبارتی با مذهب شیعه آمیخته شد (اشرف، ۱۳۹۵: ۸۳). حکومت صفویه با تأکید بر عناصر فرهنگ ایرانی و مذهب تشیع به‌عنوان دو رکن اساسی هویت ایرانیان، موجب تداوم فرهنگ ایرانیان قبل از اسلام و فرهنگ مذهبی دوران ایران اسلامی گشت (کبیری، ۱۳۸۹: ۸۵). پیش از فراگیری و رسمیت‌یافتن تشیع در ایران عصر صفوی، شیعیان در اقلیت بوده و بیشتر ساکنان ایران پیرو مذهب سنی بودند (کاویانی‌راد، ۱۳۸۹: ۱۱۱-۱۱۰). مذهب شیعه، آئینی است که بر حقانیت و پیروی از امام نخست شیعیان علی (ع) و اهل بیت پیامبر اسلام (ص) شکل گرفت و منادی رهبری نهضت عدالت‌خواهانه‌ای شد که در حکومت خلافت عربی از خود واکنش نشان داد (زهیری، ۱۳۷۹: ۱۹۹).

صفویان با رسمی کردن مذهب شیعه توانستند هویتی تازه برای خود تعریف نمایند که هر دو جنبه ایرانی و اسلامی را در خود جمع کرد (رجایی، ۱۳۸۶: ۷۸). این اقدام آنان، ایرانیان را در مجموعه‌ای واحد و دارای شباهت به‌عنوان پیروان یک آیین قرار داد و «از آن زمان، به‌صورت نشان ملی ایرانیان درآمد و با اندیشه‌ها و اسطوره‌های اصیل ایرانی عجین شده و از حالت یک مذهب صرف فراتر رفت» (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱: ۹۸).

مشاهده اجمالی در باور مذهبی و شیوه زندگی اکثریت مردم ایران، وزن تعالیم و الزامات تشیع را نشان می‌دهد. سوای مباحث کلامی، فقهی و اندیشه‌های فلسفی، در عرصه عینی و عملی نیز پای‌بندی به مبانی و ارزش‌های شیعی در حیات عمومی و خصوصی ایرانیان شیعه جای‌گیر شده است. مانند برگزاری جشن‌های عید غدیر، نیمه شعبان و مجالس سوگواری برای امامان شیعه. این مظاهر در کنار باورهای خاص شیعیان درخصوص مقام امامت، شهادت، لطف الهی و ... هویت ویژه‌ای به ایرانیان شیعه بخشیده است (فتح‌الهی، ۱۳۹۱: ۸۹-۹۰؛ کمالی، ۱۳۸۱: ۲۷-۲۶؛ نصری، ۱۳۸۷: ۵۳-۵۲). علاوه‌براین، مذهب شیعه نقش مهمی در کنش‌های سیاسی و اجتماعی ایرانیان در عرصه‌های داخلی و خارجی نیز داشته است (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱: ۱۱۴) که انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی از مهم‌ترین آن‌ها می‌باشند.

روی‌هم‌رفته اسلام را در ایران می‌توان به‌مثابه عامل مهمی در نظر گرفت که در حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور نقش تعیین‌کننده‌ای داشته و گرایش‌ها و سمت‌گیری‌های مردم از جمله در عرصه هویت ملی را شکل و سازمان داده است (نصری، ۱۳۸۷: ۵۳).

۳.۵ دوره معاصر (مدرن)

تاریخ دو‌یست‌سال اخیر ایران، حکایت ورود و حضور تمدن و مظاهر فرهنگ غرب در کشور و مواجهه‌ی ایرانیان با مدرنیته و تاثیرپذیری از آن است (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱: ۱۱۶ و ۲۰۰). هویت ملی ایران که در دوره قاجار نیز عمدتاً بر محوریت تشیع شکل گرفته بود (کاویانی‌راد، ۱۳۸۹: ۱۲۳)، به‌دنبال مواجهه ایرانیان با غرب و مدرنیته، ترکیب جدید و متفاوتی یافت.

به‌طورکلی طی دو قرن اخیر، مهم‌ترین موضوع سیاسی و فکری ایرانیان نوع برخورد، تعامل و یا مبارزه با غرب بوده است و این مسئله بر جهت‌گیری، شکل‌گیری، محتوا و نتایج دستورکار سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور ایران بسیار تعیین‌کننده بود (سریع‌القلم، ۱۳۸۴: ۵۵-۵۶). اگرچه پس از گذشت یکی دو قرن از تلاش در راه استقرار مدرنیته، کماکان دچار یک رشته دوگانگی‌ها، نارسایی‌ها و مشکلات فراگیر هستیم و هنوز نتوانسته‌ایم به‌صورت هماهنگ و متوازن هم‌مدرن باشیم، هم ایرانی (گودرزی، ۱۳۸۶: ۳۰؛

میرسپاسی، ۱۳۸۵: ۱۲۴) و هم مسلمان. همچنان سردرگمی و تناقض بین نظر و عمل در عرصه عمومی جامعه ایرانی به چشم می آید.

مدرنیته مترادف با مدرن شدن زندگی در دنیای غرب طی فرایندی تاریخی است که از قرن پانزدهم در اروپای غربی و بعدها در آمریکای شمالی پدیدار گشت (ادیبزاده، ۱۳۸۹: ۱۴). به دنبال تزلزل بنیان‌های جهان‌بینی و نظام سستی قرون‌وسطایی در پی رواج اندیشه‌های عقلی، دگرگونی‌هایی از قرن ۱۵ میلادی به بعد در اروپا صورت گرفت که موجب پیدایش صورت‌بندی جدید سیاسی، اجتماعی و اقتصادی گشت. مدرنیته، نظامی از ارزش‌ها، افکار و اندیشه‌ها است که عناصر اصلی تشکیل‌دهنده آن عبارتند از: عقل، که معیار و کلید تجلیات انسان معاصر تلقی می‌شود و انسان آزاد و رهاشده از قیدوبندهای کلیسا که با به‌کارگیری عقل می‌تواند سرنوشت خود، جهان هستی و طبیعت را تغییر داده و صورت‌بندی جدیدی با عنوان دموکراسی ارائه دهد (ازغندی، ۱۳۸۵: ۶۷-۶۲؛ Eisenstadt, S. (N., 2001: 323-326; Wagner, 2008: 4-8). خردگرایی، علم‌گرایی، افسون‌زدایی از طبیعت، حکومت دموکراتیک، جدایی دین از سیاست، قانون‌گرایی، گسترش آزادی‌های فردی و مدنی، انسان‌مداری، ناسیونالیسم (ملی‌گرایی)، رشد اقتصاد پولی و تجاری و ... از جمله بنیان‌های اصلی مدرنیته می‌باشند.

روابط پیوسته‌ی میان ایران و غرب از اوایل دوره قاجار و با پایان جنگ‌های ایران و روسیه آغاز شد (بهنام، ۱۳۸۶: ۱۴ و ۲۰). مدرنیته زمانی به سراغ ایران آمد که این کشور در وضعیت ضعف تمدنی و فرهنگی به سر می‌برد (الهی‌منش، ۱۳۸۶: ۷۹؛ گودرزی، ۱۳۸۶: ۲۰). جنگ‌های ایران و روس که در اوایل دوره قاجار صورت گرفت و به شکست کامل ایران انجامید، عقب‌ماندگی‌های ایرانیان را بر آن‌ها آشکار ساخت (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱: ۱۱۷-۱۱۶). اولین حرکت اصلاح‌طلبانه جهت خروج از عقب‌ماندگی، توسط نخبگانی از درون دستگاه حکومتی همچون عباس میرزا، امیرکبیر و ... آغاز گردید. ضرورت دست‌یافتن به پیشرفت‌های علمی و فنی به منظور حفظ استقلال کشور باعث شد که باب مراوده بین ایران سستی و غرب متجدد برای دست‌یابی به نتایج خیره‌کننده‌ی تمدن غربی در عرصه‌های مختلف گشوده شود. اما پس از ناکامی این نخبگان در پیش‌برد اصلاحات، موجی گسترده، نیروهای اجتماعی‌ای چون روشنفکران، تجار و ... را به منظور رهایی از استبداد و مشکلات فرا گرفت (رهبری، ۱۳۸۷: ۹۲-۹۱ و ۱۲۹؛ غنی‌نژاد، ۱۳۸۶: ۱۲).

در تاریخ جدید ایران، به دوره زمانی مابین آغاز آشنایی جامعه ایرانی با غربِ مدرن و وقوع انقلاب مشروطه، عصر بیداری گفته می‌شود. در این دوره، رویارویی ایران با مدرنیته‌ی اروپایی در مقیاسی وسیع‌تر از قبل شکل گرفت و نتیجه‌ی آن رواج و آشنایی متفکران ایرانی با اندیشه‌های مدرن غربی بود. این افراد سعی کردند اندیشه‌های مدرن را با توجه به شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران به‌کار برند (میرسپاسی، ۱۳۸۵: ۱۱۳-۱۱۲). اندیشه‌های جدید در این دوران به دو دسته تقسیم می‌شدند: یکی، اندیشه صرفاً غربی و دیگری، بازنگری و بازسازی اندیشه‌های قدیمی ایرانی-اسلامی برپایه‌ی معیارهای غربی (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱: ۱۱۹). البته درکنار این، واکنش در برابر غرب به گونه‌ای دیگر نیز ظاهر شد و آن، فکر تجدید حیات اسلام بود (بهنام، ۱۳۸۶: ۹۳).

به‌طور کلی افزایش ارتباط ایران با جهان خارج به ویژه غرب در عصر قاجار، تأثیر مهمی در آشنایی ایرانیان با مدرنیته و مؤلفه‌های اساسی آن از قبیل قانون، نظام مشروطه، آزادی، فردگرایی، عدالت و مساوات و ... داشته و این موضوع در رواج و گسترش مبانی جدید در کشور نقش مهمی داشته است (ادیب‌زاده، ۱۳۸۹: ۱۰۲). تجددطلبان این دوره، فلاکت و عقب‌ماندگی ایران را عمدتاً ناشی از استبداد دانسته و چاره‌ی کار را نیز دفع استبداد و برقراری حکومت قانون و بالابردن سطح آگاهی مردم در نظر می‌گرفتند (غنی‌نژاد، ۱۳۸۶: ۳۰). این افراد به این نکته پی برده بودند که تازمانی که نگاه ایرانی به جهان از گشودن درها به‌روی تمدن مدرن و ورود به جریان مدرنیته امتناع کند، برای احیای دوباره‌ی هویت ملی هیچ تلاش جدی‌ای نمی‌توان کرد. به‌دنبال آن، گفت‌وگویی مفید اما منقطع بین روشن‌فکران ایرانی و تمدن غربی در گرفت که به شکوفایی تفکر جدید و خلق آثار فرهنگی و هنری با گرایش مدرن در ایران انجامید (تاجیک، ۱۳۸۴: ۱۶۶).

جنبش اصلاحی ایران در سطوح متفاوت آن به نوعی، ابزار گسترش اندیشه‌های جدید ملت و وطن ملی محسوب می‌شد. اصلاح‌گران ایرانی در آرزوی مدرنیزه‌کردن ادارات و نهادهای فرسوده دولت و اقتباس تکنولوژی و ساختار سیاسی مدرن برای توسعه توانمندی ایران برای مقاومت در برابر تهاجمات غربی بودند (اشرف، ۱۳۹۵: ۲۰۰). اندیشه‌های ناسیونالیسم و ترقی، بعدها از سوی نخبگان، سیاست‌مداران و روشن‌فکرانی چون میرزا حسین سپهسالار، میرزا ملکم‌خان و ... گسترش پیدا کرد. آنان از شکل‌گیری نهادهای سیاسی مدرن و اندیشه مدرن ناسیونالیسم مردمی به‌منزله پیش‌نیاز ترقی حمایت کردند.

به‌طور کلی هنگامی که جامعه پیشامدرن ایرانی با عنصر مدرن ناسیونالیسم روبه‌رو شد، براساس علایق موجود ملی و سرزمینی، خاطرات تاریخی و برپایه‌ی رویدادهای تاریخی خود، در پی آفرینش یک هویت ملی ایرانی مدرن برآمد. این روشنفکران به‌منظور گذر از موقعیت فلاکت‌بار آن زمان، به جست‌وجوی روحیه و شکوه ملی ایران برخاسته و با نگاهی رمانتیک به دوران طلایی پیش‌ازاسلام می‌نگریستند. در این زمان این باور پیدا شد که تاریخ ایران از دوره بسیار کهن تا دوره آنان دارای تداوم بوده است. آنان آرمان‌های اصلی استقلال، وحدت، پیشرفت و رونق ملت ایران را از راه فداکاری میهن‌پرستانه تحقق‌پذیر می‌دانستند. موضوع رایج این آثار، نفرت از فتح ایران به‌دست اعراب و مقایسه اوضاع تاسف‌بار کشور با گذشته باشکوه پیش‌ازاسلام از یک سو و سنجیدن آن با ملت‌های توسعه‌یافته‌ی غرب از سوی دیگر است (اشرف، ۱۳۹۵: ۲۰۴-۱۹۶؛ شیرازی، ۱۳۹۵: فصل دوم). در مورد انگیزه و شخصیت روشنفکران و روحانیون اصلاح‌گرا بحث‌ها و گفتگوهای زیادی شده است که این متن، وارد آن نشده است.

نکته دیگر اینکه، پیدایش آموزش مدرن و مطبوعات و نیز چاپ کتاب‌های روشنفکران ایرانی و ترجمه کتاب‌های اندیشمندان اروپایی نیز کمک بسیار مهمی به گسترش اندیشه‌های سیاسی مدرن ملت و ناسیونالیسم در دوره قاجار کرده بود (اشرف، ۱۳۹۵: ۲۰۲). به‌طور کلی اندیشه‌های جدید زمینه‌ساز فکری جنبش و انقلاب مشروطه شدند. «اندیشه‌های جدید در این مقطع بنیان مشروعیت نظم سیاسی و اجتماعی زمانه را زیرسوال بردند» (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱: ۱۲۲).

تاسیس مجلس شورای ملی و تدوین قانون اساسی مشروطه، طرح تازه‌ای برای ایجاد نهادهای سیاسی، اداری و حقوقی جدید در کشور ریخت (ادیب‌زاده، ۱۳۸۹: ۸۱). مشروطه‌طلبان خواهان دولتی بودند که بتواند نظم، امنیت، برابری، عدالت، بوروکراسی، آموزش مدرن و ... را از طریق اختیاراتی که قانون اساسی در اختیار آن قرار می‌دهد برقرار سازد، نه دولتی که بر تصمیمات یک شخص (پادشاه) بنا شده است (رهبری، ۱۳۸۷: ۳۸۰).

اگر در دهه‌های اول آشنایی ایرانیان با مدرنیته ابعاد تکنولوژیکی آن هم‌چون سلاح‌های جنگی پیشرفته، ماشین دودی فرنگی، دوربین عکاسی و ... برای آنان بیشتر جلوه‌گری می‌کرد، در سال‌های منتهی به انقلاب مشروطه ابعادی دیگر از مدرنیته یعنی

قانون، آزادی‌های مدنی، دموکراسی، پارلمان، مطبوعات و ... ذهن گروه‌هایی از جامعه ایران به‌ویژه نخبگان و روشنفکران را به خود مشغول کرد که تا دهه‌های پس از آن نیز استمرار یافت (گودرزی، ۱۳۸۶: ۲۳-۲۴). انقلاب مشروطه را می‌توان آغاز گسست واقعی میان سنت و مدرنیته و ستیز و رویارویی مستقیم نیروهای وابسته به این دو جریان دانست (رهبری، ۱۳۸۷: ۱۲۹). این تعارض بین سنت و مدرنیته تا به امروز نیز ادامه دارد (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱: ۱۴۰).

اندیشه‌های جنبش مشروطه دو هدف اساسی را دنبال می‌کرد: ایجاد یک دولت-ملت مدرن [و مقید به قانون اساسی] به‌منظور توسعه منابع کشور و حفظ استقلال آن در برابر قدرت‌های خارجی و تشکیل یک ملت با تبدیل مردم از رعایا به شهروندان از طریق مشارکت بیشتر در زندگی سیاسی. بر مبنای این اصول بود که جنبش مشروطیت به یک جنبش میهن‌پرستانه و ناسیونالیستی تبدیل شد (اشرف، ۱۳۹۵: ۲۰۵) که به‌طور کلی گسترش و تعمیق هویت ملی ایران را مدنظر داشته است (احمدی، ۱۳۹۰: ۱۴۶-۱۴۵).

مشروطیت و مشروطه خواهی، محل تلاقی عناصر هویت ملی ایران با بسیاری از مفاهیم و پدیده‌های مدرن و جدید شد (زهیری، ۱۳۸۹: ۱۰۵). ایرانیان در جنبش مشروطه در کنار تکیه و تاکید بر آیین و فرهنگ قدیمی خود، با مفاهیم مدرن و اروپایی ملت و ملیت آشنا شده و از حیات ملت در برابر استبداد دفاع می‌کردند. مدرنیته و مشروطیت، پیام‌آورنده‌ی ایده‌های جدید اروپایی چون: ناسیونالیسم، حکومت ملت‌پایه، دموکراسی، عقلانیت، انسان‌مداری، آزادی‌های مدنی و ... بودند. این دگرگونی بزرگ، در شکل‌گیری هویت ترکیبی جدید در نزد ایرانیان تاثیر اساسی داشت.

در این دوره عنصر دین تحت تاثیر اندیشه مشروطه‌خواهی مورد بازنگری قرار گرفت و بدین ترتیب علما و روشنفکران مشروطه‌خواه در جست‌وجوی مفاهیم جدید سیاسی به تفسیر همان مفهوم قدیمی هویت ایرانی دست زده و کوشیدند تا با استفاده از مفاهیم ملهم از اندیشه سیاسی غرب از قبیل «شهروندان آزاد ایرانی» و «حق حاکمیت ملت»، «آزادی»، «برابری»، «عدالت» و غیره تحولی اساسی در هویت جمعی ایرانیان پدید آورند (الهی‌منش، ۱۳۸۶: ۷۹-۸۰). در این دوره جامعه ایرانی با برخورداری از میراث دیرپا و فرهنگی خود، به عصر ملت‌سازی قرن نوزدهم پای گذاشت. اندیشه‌های جدید غربی با

انطباق و بازسازی مفهوم از پیش موجود هویت ایرانی، اهمیت تازه‌ای کسب کرده و ذخایر غنی هویت ایرانی را تقویت نمودند (اشرف، ۱۳۹۵: ۱۹۶-۱۹۵).

آن‌گونه که وقایع تاریخی پس از انقلاب مشروطه نشان می‌دهد، قانون‌خواهی در ایران منتهی به یک حکومت پایدار، منظم و منسجم نشد و تجربه‌ی دموکراتیک عصر مشروطه با شکست روبه‌رو شد. همین مسئله موجب شد تا راه برای آزمون اقتدارگرایانه در ایران باز شود. بر این اساس روی کار آمدن رضاشاه را باید به معنای ورود به مدرنیته از بالا و با زور تلقی کرد (غنی‌نژاد، ۱۳۸۶: ۱۶ و ۵۳؛ نقیب‌زاده، ۱۳۸۱: ۱۲۲) که همان مدرنیزاسیون است. به‌طور کلی زمانی که کشور ایران در سال‌های پس از انقلاب مشروطه درگیر هرج و مرج و نابسامانی بود، بسیاری از ایرانیان به ضرورت روی کار آمدن دولتی مقتدر به منظور مقابله با هرج و مرج و ناامنی و پیش‌برد امور در کشور پی بردند و از آن استقبال کردند (رهبری، ۱۳۸۷: ۳۸۲-۳۸۱). با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ هرج و مرج سیاسی به تدریج پایان گرفت و قدرت سیاسی به حکومت مرکزی بازگردانده شد، اما این اتفاق به‌بهای کناره‌دادن روزافزون دستاوردهای قانون اساسی و حکومت قانون تحقق یافت (غنی‌نژاد، ۱۳۸۶: ۱۶ و ۳۷-۳۸).

در عصر سلطنت رضاشاه، مسئله هویت ملی به‌مثابه یک پروژه سیاسی مورد توجه وی و دولت‌مردانش قرار گرفت. حکومت پهلوی اول، برای ایجاد هویت ملی جدید به ارائه ایدئولوژی همگونی پرداخت تا جایگزین علائق دینی و قومی تاریخی گردد. عناصر و ابزار مورد نیاز برای ایجاد این اتحاد نیز تاریخ و فرهنگ ملی ایران باستان بود (حافظ‌نیا، ۱۳۹۳: ۱۱۷؛ زهیری، ۱۳۸۹: ۱۰۶-۱۰۵). این حکومت با تمرکزگرایی شدید و کاهش حوزه نفوذ و اختیارات خرده‌فرهنگ‌های اجتماعی و ایجاد تقابل بین لایه‌های ایرانی و اسلامی هویت ملی و تلاش در جهت به‌حاشیه‌راندن گفتمان دینی و تاریخ بعد از اسلام، در صدد برآمد تا بُعد دینی و اسلامی تاریخ هویت ملی را به محاق برده و آن را از بافت هویتی جامعه ایران محو سازد تا وحدت ملی را از طریق سیاست یکسان‌سازی تقویت و تحکیم نماید (قاسمی و ابراهیم‌آبادی، ۱۳۹۰: ۱۲۹؛ شیرازی، ۱۳۹۵: ۶۹۴-۶۷۲).

به‌طور کلی اندیشه‌های ناسیونالیسم مردمی و لیبرال که تا قبل از روی کار آمدن رضاشاه روبه شکوفایی گذاشته بودند، در دوره وی به شکل ناسیونالیسم رسمی مورد حمایت دولت درآمدند (اشرف، ۱۳۹۵: ۱۹۷). در این دوره، مبنای بسیاری از اقدامات، اصلاحات و

نوسازی فرهنگی بر محور ناسیونالیسم باستان‌گرا قرار گرفته بود (کاوایانی‌راد، ۱۳۸۹: ۱۳۲). باستان‌گرایی به مفهوم توجه به نمادهای مادی (آثار تاریخی) و معنوی (باورها) دوران باستان است که یادگاری از گذشته‌های شکوه‌مند سرزمین ایران را به‌نمایش می‌گذارد. «باستان‌گرایی پهلوی، در پی آن بود تا با نگرنداری و بازسازی سنت‌ها و عقاید کهن و باستانی ایران، سامان جدیدی در اندیشه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بازتولید و زیرساخت‌های فرهنگی و اجتماعی نوینی برپایه‌ی سنت‌های کهن بنا کند» (کاوایانی‌راد ۱۳۸۹: ۱۳۲؛ شیرازی، ۱۳۹۵: ۶۹۸-۶۷۲). رضاشاه درکنار تاکید بر تاریخ ایران باستان، به «ظواهر» تمدن غرب یا مدرنیته و نه «باطن» آن نیز دل‌بستگی زیادی داشت و درصدد ترویج و گسترش آن‌ها در کشور بوده است (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱: ۱۹۱-۱۹۰).

محمدرضاشاه نیز در دوران سلطنتش، الگوی راهبردی خود در زمینه هویت ملی را برمبنای سیاست‌های پدرش رضاشاه استوار کرده بود. در این دوره کوشش فراوانی صورت گرفت تا هویت ملی ایران، آمیزه‌ای از گذشته‌ی پادشاهی ایرانی و نوعی شبه‌مدرنیسم مبتنی بر ارزش‌های غربی باشد (زهیری، ۱۳۸۹: ۱۰۶ و ۱۳۹-۱۳۸). نکته اساسی در این‌جا آن است که محمدرضاشاه نیز عنصر اسلام را به‌عنوان یکی از ابعاد هویت ملی ایران نادیده می‌گرفت.

در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ جامعه ایرانی در معرض یک برنامه نوسازی آمرانه و دولتی متکی به درآمدهای سرشار نفتی [و حمایت‌های آمریکا] قرار می‌گیرد که در نتیجه‌ی آن، روابط اقتصادی، نهادهای اجتماعی و قالب‌های فرهنگی کشور از آن متاثر می‌شود. درباره برنامه‌های نوسازی محمدرضاشاه باید گفت این برنامه‌ها همانند دوره رضاشاه، شامل تحول و نوسازی در ساختار سیاسی نمی‌شود و در نتیجه از مدرنیته‌ی فرهنگی و سیاسی خبری نبوده است، بلکه برعکس به‌واسطه‌ی فرایندهای نوسازی، دولت استبدادی از اقتداری ساختاری‌تر و قوی‌تری برخوردار گشته بود (بهنام، ۱۳۸۶: ۶۵؛ میرسپاسی، ۱۳۸۵: ۱۳۸-۱۳۷). بنابراین نمی‌توان انتقال مؤسسات تمدنی به ایران در دوره پهلوی دوم را مترادف با مدرنیته تلقی کرد (ازغندی، ۱۳۸۵: ۶۷) و آنچه در ارتباط با مدرنیته در دوره مذکور صورت پذیرفت، تنها توجه به وجه ظاهری و ابزاری مدرنیته بود. نکته‌ی مهم در این‌جا آن است که «این درست است که مشروطیت در رسالت خود در مواردی از جمله ایجاد و تثبیت حکومت قانونی و دموکراتیک شکست خورد، اما در برخی موارد نیز پیروز شد»

(مجتهدزاده، ۱۳۸۷: ۲۵۰)؛ به طوری که در جانداختن برخی از مولفه‌های مدرنیته از جمله معنا و فواید حکومت قانون و دموکراسی، عدالت، احترام به حقوق و آزادی‌های انسانی و مدنی و ... در میان گروه‌هایی از جامعه موفق بود.

به طور کلی سیاست‌های هویتی حکومت محمدرضا شاه در کنار سرکوب‌گری‌ها، ناکارآمدی‌ها و نیز وابستگی اش به غرب به‌ویژه آمریکا، موجبات فروپاشی آن در سال ۱۳۵۷ و گسترش گفتمان اسلام سیاسی و شیعی در کشور را فراهم نمود. اسلام‌گرایان توانستند ذهن ایرانیان را متوجه این ادعا کنند که گفتمان انقلابی آن‌ها تنها پاسخ مطلوب به وضعیت پیچیده کشور از جمله بحران هویت ملی بود.

پس از فروپاشی رژیم محمدرضا شاه، در عمل اسلام‌گرایان و نیروهای وفادار، قدرت سیاسی را در اختیار گرفته و نظام سیاسی اسلامی مبتنی بر اندیشه ولایت فقیه بر کشور حاکم شد (رجایی، ۱۳۸۶: ۱۳۳). با استقرار دولت جمهوری اسلامی در ایران، فصل جدیدی از مناسبات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی-هویتی و ... در کشور آغاز شد. در این دوره شاهد استقرار نظم هویتی جدیدی مبتنی بر ارزش‌های اسلامی و شیعی هستیم. این ارزش‌ها بنیان گفتمان هویتی هستند که در واکنش به فرایند تضعیف بُعد اسلامی هویت ملی در عصر پهلوی پدیدار گشته و هدفش آن بود تا مبانی همبستگی ملی در کشور را با ارائه تعریفی اسلامی-شیعی از هویت ملی ایران بنا نماید. دولت جمهوری اسلامی، نظام شاهنشاهی و مدرنیته را دگر هویتی خود تعریف نمود و با تقویت و بازگشت به هویت اسلامی در پی ایجاد تحول در ساختار هویت ملی ایران برآمد (بشیریه، ۱۳۸۳ الف: ۸۰۱؛ تاجیک، ۱۳۸۴: ۱۸۷ و ۱۸۸؛ سیدامامی، ۱۳۹۱: ۱۸۹-۱۸۸). البته بیان این مطالب به معنای نفی کامل بُعد ایرانییت از سوی جمهوری اسلامی نیست، بلکه حاکی از اهمیت و اولویت مؤلفه‌ی اسلامیت از سوی این نظام سیاسی است. در این دوره، مدرنیته به عنوان پدیده‌ای تحمیلی و وارداتی قلمداد شده که می‌بایست آن را از ریشه برانداخت (ازغندی، ۱۳۸۶: ۳۱؛ دهقانی، ۱۳۸۶: ۷۶ و ۷۷) و به جای آن، نظام فکری و فرهنگی ملهم از ارزش‌های اسلامی و شیعی را در کشور حاکم کرد (زهیری، ۱۳۸۹: ۱۳۹).

اما با تمام این‌ها می‌توان گفت که «جریان مدرنیته علی‌رغم نداشتن ریشه‌ای پر قدمت در جامعه‌ی ایران، طی یک قرن اخیر به جریانی نیرومند و تاثیرگذار در عرصه‌های مختلف این جامعه مبدل شده است» (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱: ۲۰۰)، به طوری که آن‌چه امروزه از نحوه‌ی اداره

کشور، وضع قانون، نظام تفکیک قوا، مجلس نمایندگان، نظام انتخاباتی، نظام بوروکراتیک، نظام آموزشی، شیوه شهرسازی و معماری، سبک زندگی نوین و ... در اختیار ایرانیان است، از مظاهر اصلی مدرنیته به‌شمار می‌روند که حتی فکر کردن درباره‌ی زیستن بدون آن‌ها، دشوار می‌باشد چه‌برسد به عملی کردن آن.

در واقع در اینجا سخن این است که تاثیرپذیری هویت و جامعه ایرانی از مدرنیته در طی یکی - دو قرن اخیر، تنها به صرف بهره‌گیری از جنبه سخت‌افزارانه‌ی مدرنیته یعنی آثار و تکنولوژی و موسسات تمدنی غرب بر نمی‌گردد، بلکه به آشنایی ایرانیان با جنبه نرم‌افزارانه‌ی مدرنیته یعنی مولفه‌هایی مانند دموکراسی، قانون، آزادی، انسان‌مداری، توسعه و ... نیز مربوط می‌شود که بر ذهنیت بسیای از آنان تاثیر گذاشته و نوع نگاه و جهان‌بینی‌شان را نسبت به کیستی خود و مفاهیم و موضوعات سیاسی و اجتماعی و محیط‌های داخلی و بین‌المللی، دستخوش تحول و دگرگونی ساخته است. به‌طورکلی شکل‌گیری جنبش‌های ملی و فراگیری چون مشروطه و انقلاب اسلامی که بر حکومت مردمی و دموکراتیک و کنار گذاشتن نظام استبدادی تاکید داشتند، در کنار جنبش‌های محلی معطوف به دموکراسی‌خواهی و آزادی‌گرایی، ملی‌کردن صنعت نفت و تحرکات معطوف به برابری، عدالت و ... از نمودهای تاثیرپذیری ایرانیان از مدرنیته می‌باشد.

۶. نتیجه‌گیری

هویت ملی امروز ایران، هویتی کهن و تاریخی و در کش و قوس با مولفه‌های هویتی مدرن است؛ این هویت از لحاظ تاریخی قرن‌ها پیش و در دوره باستان ایجاد شد و توانسته است پایداری و پویایی خویش را در سیر تحولات به امروز تداوم بخشد. به‌طورکلی از آن‌جاکه هویت ملی در ایران همانند هویت ملی دیگر جوامع، حالتی ترکیبی و انباشتی داشته و از مراحل مختلف تاریخی عناصری را جذب و همراه خود نموده است، بنابراین می‌توان گفت که هویت مذکور، تشخیصی است که در سیر تحول تاریخی و در ساختارهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی چنددهه‌زارساله‌ی کشور ایران تجلی پیدا کرده است و براین‌اساس تنها به دوره‌ی تاریخی خاصی مربوط و محدود نمی‌شود؛ به‌عبارتی هویت ملی ایرانی امری ایستا و ثابت نیست و همواره در حال تحول و شدن است. بر همین‌اساس است که می‌توان گفت ایران باستان، اسلام و مدرنیته هر کدام با غلظت‌های متفاوت، در شکل‌گیری

هویت ملی ایران و تعریف ایرانیان از چیستی و کیستی خود نقش داشته و دارند. هرچند که نقش و تاثیر ارکان اول و دوم، مهم تر و عمیق تر می باشد.

درباره چگونگی رابطه‌ی میان این ارکان می توان گفت ارتباط ایرانیت و اسلامیت و خصوصاً شیعه در حوزه هویت ملی در طول تاریخ خود مبتنی بر اصل همکاری و تلفیق بوده‌اند. رابطه مدرنیته با ارکان اسلامی و باستانی نیز نفوذ و نقش آن در هویت ملی امروزی و نگرش‌های هویتی اعضای جامعه ایران در طی تاریخ معاصر جدی و مهم است؛ به طوری که این مهم با مراجعه به تحولات سیاسی - اجتماعی گسترده در جامعه ایران و شکل گیری دیدگاه و نظرات متفاوت در این دوره قابل مشاهده است. بنا به دلایل و شواهد تاریخی، اجتماعی و فرهنگی می توان گفت که بین ارکان ایرانی و اسلامی هویت ملی ایران با رکن مدرن این هویت در برخی جنبه‌ها نوعی وام گیری و تداخل وجود داشته و دارد، که این مسئله خود ناشی از اقتضائات جامعه متنوع ایران است اما توفیق مطلوب در مولفه‌های مدرن در نسبت با دیگر ارکان هویت تاریخی ایران هنوز به نحو کامل صورت نگرفته است و مدرنیته در حال حاضر از مهمترین مسائل معاصر ایران خصوصاً در حوزه هویت ملی به حساب می آید. این بحث می تواند در قالب موضوعات جزئی تر دنبال شود.

کتابنامه

- احمدی، حمید (۱۳۸۲). «هویت ایرانی در گستره تاریخ»، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۱۵.
- احمدی، حمید (۱۳۸۴). «دین و ملیت در هویت ایرانی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۶۷.
- احمدی، حمید (۱۳۹۰). بنیادهای هویت ملی ایرانی: چارچوب نظری هویت ملی شهروندمحور، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- ادیب‌زاده، مجید (۱۳۸۹). مدرنیته زایا و تفکر عقیم، تهران: انتشارات ققنوس.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۵). درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، تهران: نشر قومس.
- استوار، مجید (۱۳۹۴). «بررسی تاثیر ابعاد نمادین جهان ایرانی بر ذهنیت ایرانیان»، فصلنامه سیاست، دوره ۴۵، شماره ۳.
- اسمیت، آنتونی دی (۱۳۸۳). ناسیونالیسم: نظریه، ایدئولوژی، تاریخ، ترجمه منصور انصاری، تهران: تمدن ایرانی.

- اشرف، احمد (۱۳۷۲). «هویت ایرانی»، فصلنامه فرهنگی و اجتماعی گفتگو، شماره ۳.
- اشرف، احمد (۱۳۹۵). «هویت ایرانی: از دوران باستان تا پایان پهلوی، ترجمه و تدوین حمید احمدی، تهران: نی.
- الهی‌منش، محمدحسن (۱۳۸۶). «بررسی نگرش سیاسی نخبگان ایرانی: لایه‌های تمدنی و هویت ملی در ایران»، فصلنامه راهبرد، شماره ۴۵.
- اوزکریملی، اوموت (۱۳۸۳). نظریه‌های ناسیونالیسم، ترجمه: محمدعلی قاسمی، تهران: تمدن ایرانی. بشیریه، حسین (۱۳۸۳ الف). عقل در سیاست، تهران: نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۳ ب). «توسعه سیاسی و بحران هویت ملی»، در: داود میرمحمدی، گفتارهایی درباره هویت ملی در ایران، تهران: موسسه مطالعات ملی.
- بهنام، جمشید (۱۳۸۶). ایرانیان و اندیشه تجدد، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز.
- بیگدلو، رضا (۱۳۹۳). «ارزیابی انتقادی تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی در ایران»، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۵۸.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۴). روایت غیریت و هویت در میان ایرانیان، تهران: فرهنگ گفتمان.
- توحیدفام، محمد (۱۳۸۵). موانع توسعه فرهنگی در ایران، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- حاجیبانی، ابراهیم (۱۳۷۹). «تحلیل جامعه‌شناختی هویت ملی در ایران و طرح چند فرضیه»، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۵.
- حاجیبانی، ابراهیم (۱۳۸۸). جامعه‌شناسی هویت ایرانی، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- حافظ‌نیا، محمدرضا و قلی‌زاده، علی‌ولی (۱۳۸۶). «دولت صفوی و هویت ایرانی»، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۳۲.
- حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۹۳). جغرافیای سیاسی ایران، تهران: سمت.
- خدایی، ابراهیم و مبارکی، محمد (۱۳۸۷). «سرمایه اجتماعی و هویت»، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره ۱۶.
- خلعتبری، اللهیار و لطف‌آبادی، محسن (۱۳۹۳). «آگاهی تاریخی و کارکرد آن در شکل‌دهی به هویت ایران دوره ساسانی»، مجله پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، شماره ۱۴.
- دهقانی، سیدجلال (۱۳۸۶). «گفتمان اصولگرایی عدالت در سیاست خارجی دولت احمدی‌نژاد»، دوفصلنامه دانش سیاسی، شماره ۵.
- دیلمقانی، فرشید و قاسمی ترکی، محمدعلی (۱۳۹۷). «جایگاه هویت ملی در ایران، نگاهی به تطور تاریخی، الگوها و سیاست‌های هویت ملی»، فصلنامه پژوهشنامه تاریخ، شماره ۵۲.
- ربانی، جعفر (۱۳۸۱). هویت ملی، تهران: انجمن اولیا و مربیان.

- رجایی، فرهنگ (۱۳۷۳). معرکه جهان‌بینی‌ها، تهران: احیا کتاب.
- رجایی، فرهنگ (۱۳۸۶). مشکله هویت ایرانیان امروز، تهران: نی.
- رهبری، مهدی (۱۳۸۷). مشروطه ناکام، تهران: کویر.
- زهیری، علیرضا (۱۳۷۹). «هویت ملی ایرانیان»، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۱۲.
- زهیری، علیرضا (۱۳۸۹). جمهوری اسلامی ایران و مسئله هویت ملی، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۴). ایران و جهانی‌شدن، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- سیدامامی، کاووس (۱۳۹۱). «گوناگونی فرهنگی و ضرورت پاسداری از آن»، فصلنامه مطالعات فرهنگ-ارتباطات، شماره ۲۰.
- شعبانی، رضا (۱۳۸۶). ایرانیان و هویت ملی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- شعبانی، رضا (۱۳۹۲). مبانی تاریخ اجتماعی ایران، تهران: قومس.
- شیرازی، اصغر (۱۳۹۵). ایرانیت، ملیت، قومیت، تهران: جهان کتاب.
- شهبازی، شاپور (۱۳۹۵). «تاریخ ایده‌ی ایران»، در: اشرف، احمد، هویت ایرانی: از دوران باستان تا پایان پهلوی، ترجمه و تدوین حمید احمدی، تهران: نی.
- غنی‌نژاد، موسی (۱۳۸۶). تجددطلبی و توسعه در ایران معاصر، تهران: مرکز.
- فتح‌الهی، محمدعلی (۱۳۹۱). شکل‌گیری ملیت ایرانی، تهران: شرکت علمی و فرهنگی.
- فرای، ریچارد (۱۳۸۰). تاریخ ایران باستان، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی.
- قاسمی، علی‌اصغر و ابراهیم‌آبادی، غلامرضا (۱۳۹۰). «نسبت هویت ملی و وحدت ملی در ایران»، فصلنامه راهبرد، شماره ۵۹.
- قالیباف، محمدباقر و پوینده، محمدهادی (۱۳۹۰). «تبیین جغرافیایی بنیادهای هویت ملی (مطالعه موردی: ایران)، فصلنامه مطالعات ملی، ش ۴۵.
- کاویانی‌راد، مراد (۱۳۸۴). «بنیادهای جغرافیای فرهنگ ایرانی»، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۲۸.
- کاویانی‌راد، مراد (۱۳۸۹). ناحیه‌گرایی در ایران از منظر جغرافیای سیاسی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کبیری، افشار (۱۳۸۹). «بررسی تحولات تاریخی هویت ملی در ایران»، در: ابراهیم حاجیانی، کنکاشی در هویت ایرانی، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- کریمی، عاطفه (۲۵ آذر ۱۳۹۹). «سه روند هویتی در فرهنگ ایرانی»، پایگاه خبری حقوق نیوز.

- کمالی، مسعود (۱۳۸۱). جامعه مدنی، دولت و نوسازی در ایران معاصر، ترجمه کمال پولادی، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- گودرزی، غلامرضا (۱۳۸۶). تجدد ناتمام روشنفکران ایران، تهران: اختران.
- گودرزی، حسین (۱۳۸۷). تکوین جامعه‌شناختی هویت ملی در ایران، با تاکید بر دوره صفویه، تهران: تمدن ایرانی.
- گیرشمن، رومن (۱۳۷۹). ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه بهروز بهفروزی، تهران: جامی.
- لقمان‌نیا، مهدی و خامسان، احمد (۱۳۸۹). «جایگاه هویت ملی در نظام آموزش و پرورش ایران»، فصلنامه تحقیقات فرهنگی، دوره سوم، شماره ۲.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۷). دموکراسی و هویت ایرانی، تهران: کویر.
- مجتهدزاده، پیروز و عسگری، سهراب (۱۳۸۹). جغرافیای سیاسی و ژئوپولیتیک (عمومی و ایران)، تهران: دانشگاه پیام نور.
- مرتضایی فریزه‌ندی، کبری و ادیسی، افسانه (۱۳۹۳). «هویت‌یابی ملی در فضای رسانه‌ای»، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۵۸.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۷۳). هویت ایرانی و زبان فارسی، تهران: باغ آدینه.
- مقدس جعفری، محمدحسن؛ شیخاوندی، داور و شریف‌پور، حامد (۱۳۸۷). «رابطه هویت ملی و هویت قومی در بین جوانان کرد (مطالعه موردی دانشگاه پیام نور سقز)»، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۳۳.
- میرزایی، علی اصغر (۱۳۹۸). «واکاوی سیاست‌های پادشاهی هخامنشی در شکل‌گیری و تثبیت هویت ایرانی»، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۸۰.
- میرسپاسی، علی (۱۳۸۵). تاملی در مدرنیته ایرانی، ترجمه جلال توکلیان، تهران: طرح نو.
- میرسندسی، سیدمحمد (۱۳۹۰). جامعه‌شناسی تاریخی امنیت در ایران، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نجفی، موسی (۱۳۸۷). تکوین و تکون هویت ملی ایرانیان (کرسی نظریه‌پردازی)، تهران: شورای عالی انقلاب فرهنگی: هیات حمایت از کرسی‌های نظریه‌پردازی، نقد و مناظره.
- نصری، قدیر (۱۳۸۷). مبانی هویت ایرانی، تهران: تمدن ایرانی.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۱). تاثیر فرهنگ ملی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- نورائی، مهرداد (۱۳۹۴). «تحلیلی درباره تنوع قومی و هویت ایرانی از نظرگاه تاریخی»، فصلنامه جامعه‌پژوهی فرهنگی، سال ششم، شماره ۱.

مسئله هویت ملی ایران در ... (عبدالرحمن حسنی فر و مجید عباسزاده) ۶۳

نوری، هادی(۱۳۹۴). «بینش جامعه‌شناسی تاریخی»، دوفصلنامه جامعه‌شناسی تاریخی، دوره ۷، شماره ۲.

نیولی، گرارد(۱۳۹۵). «ایده ایران و هویت ایرانی در ایران باستان»، در: احمد اشرف، هویت ایرانی: از دوران باستان تا پایان پهلوی، ترجمه و تدوین حمید احمدی، تهران: نی. هوار، کلمان(۱۳۶۳). ایران و تمدن ایرانی، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.

Eisenstadt, S. N(2001). "The Civilizational Dimension of Modernity", International Sociology, Vol. 16, No. 3.

Kent, S.E(2000). "Historical Sociology", in Edgard Borgatta and Rhonda J.V. Montgomery, Encyclopedia of Sociology, New York: Mcmillan Reference USA.

Smith, Anthony(2000). The Nation in History; Historiographical Debates about Ethnicity and Nationalism, Polity press.

Wagner, Peter(2008). Modernity as Experience and Interpretation: A New Sociology of Modernity, London: Polity.

Woodward, Kath(2000). Questioning Identity: Gender, Class, Nation, London: Rutledge.

